اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

شماره ۵۸
دوره دوم
دوشنبه دهم آذر ۱۳۵۹
بها ۱۵ ریال

در صفحات دیگر

بمناسبت یکصد و شصتمین سال تولد
فدریک انگلس
متفکر و انقلابی بزرگ
صفحه ۲

توجه دقیق تر

اینک از هنگام اعلام شرایط مجلس شورای اسلامی برای آزادی گروگانهای جاسوس آمریکایی یک ماهی می‌گذرد. دولت و رسانه‌های گروهی آمریکا که پیش از آن برای تصمیم‌گیری مجلس ایران در این باره آن همه بیتابی نشان می‌دادند یکباره صبر پیشه کرده‌اند و در رفت و آمدهای میان واشنگتن و الجزیره وقت را به اظهار دشواری های قانونی در راه به اجرا گذاشتن شرط های چهارگانهٔ ایران و خواستن توضیحات بیشتر می‌گذرانند. دور نیست که کار به ارائهٔ پیشنهادهایی هم از آن سو کشیده شده باشد، ـ پیشنهادهایی که می‌دانند پذیرفتنی نیست، ولی به هر حال وقت می‌گیرد و نمی‌گذارد رشتهٔ این ارتباط مع‌الواسطه گسیخته شود. این همه برای آن است که دستگاه اداری کارتر، در فرصت کوتاهی که تا انتقال قدرت به ریگان مانده است، نمی‌تواند مسئولیت هیچ اقدام مشخصی را در این زمینه که بر سیاست جهانی آمریکا تاثیر می‌گذارد به گردن بگیرد. از آن گذشته، واشنگتن عامل زمان را به سود خود می‌بیند و روی دشواریهای جنگ و نابسامانی اقتصاد ایران و زمستانی که در پیش است حساب می‌کند. ظاهراً آمریکا بر آن است که خستگی و نارضائی مردم می‌تواند به تدریج ارادهٔ سازش ناپذیر ایران انقلابی را سست کند و یا حتی زمینه‌ای فراهم آرد تا انقلاب به نوعی سرکوفته شود و دولتمردان کنونی جای خود را به گروهی دیگر واگذارند که آمادهٔ آشتی سرتاسری با جهان غرب باشند.

با کهنه شدن و از رنگ و تاب افتادن اخبار مربوط به گروگانها و فرونشستن هیجان عمومی در آمریکا، اکنون، برای گردانندگان سیاست یانکی بهترین راه حل بحران همین است که بگذارند طوفان انقلاب در ایران بگذرد و از نفس بیفتد و آنگاه آمریکا دست دوستی به سوی ایرانی که در کار خود در مانده است دراز کند: با ندا کردن صدام به جنگ پایان دهد، محاصرهٔ

صفحه ۸

دیدار و گفتگوی حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی با رهبران کشورهای جبههٔ پایداری و لبنان

مسافرت حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی به کشورهای الجزایر، لیبی، سوریه و لبنان را یکی از ابتکارات و اقدامات موثر و سودمند در راه استحکام مبانی روابط بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران با کشورهای مستقل ملی منطقه یعنی کشورهایی که در جبههٔ متحد پایداری در برابر ارتجاع و صهیونیسم و توطئه های مداخله گرانه و تخریبی امپریالیسم آمریکا و رژیمهای ضدخلقی و وابسته به امپریالیسم جهانی قرار دارند می‌توان ارزیابی نمود. با توجه به جنگ تحمیلی رژیم مزدور صدام حسین به جمهوری اسلامی ایران که حلقه‌ای از زنجیره توطئه‌های امپریالیسم آمریکا علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران با هدف براندازی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی در میهن ماست و با توجه به این مطلب که این تجاوز جنایتکارانه علیه کشور ما به رغم همهٔ مصائب و تلفات جانی و مالی ناشی از آن به روشن‌تر شدن مرزبندی و شناخت دوستان و دشمنان انقلاب و جمهوری اسلامی مساعدت نمود، این دیدار اهمیت بیشتری کسب می‌کند. این واقعیتی است که در دوران دولت

صفحه ۸

بمناسبت روز جهانی همبستگی با خلق فلسطین

امسال روز جهانی همبستگی با خلق عرب فلسطین (۲۹ نوامبر ۱۹۸۰ برابر با ۸ آذر ۱۳۵۹) در شرایطی برگزار می‌شود که رژیم اشغالگر قدس به حمایت مستقیم امپریالیسم جهانی و در راس آن امپریالیسم آمریکا مواضع صهیونیسم جهانی را در سرزمین های اشغالی بیش از پیش تحکیم می‌نماید و می‌کوشد با کشاندن پیمان شکنان جدیدی به قرارداد ننگین کمپ دیوید حقوق مسلم خلق عرب فلسطین را در تعیین سرنوشت خود و برخورداری از سرزمین آزاد برای تشکیل دولت مستقل فلسطین پایمال کند و شعله فروزان تاریخ دیرینه سال خلقی رزمنده و انقلابی را در توطئه‌های امپریالیستی و صهیونیستی مدفون نماید.

امپریالیسم جهانی و صهیونیسم بین‌المللی برای به ثمر رساندن این توطئه ننگین هجوم وسیعی را بر ضد رژیمهای مترقی و انقلابی و جنبش های رهایی بخش منطقه آغاز کرده‌اند که نمونهٔ بارز آن تحریک رژیم ارتجاعی صدام حسین در تجاوز به ایران انقلابی به منظور بر انداختن جمهوری اسلامی ایران است.

حضور ناوگان های نظامی آمریکایی انگلیسی و فرانسوی در منطقه، دادن آواکس به عربستان سعودی و مصر، سرازیر کردن سیل سلاحها و واحدهای تعلیماتی نظامی به مصر، احداث پایگاه های جدید نظامی در منطقهٔ خلیج فارس، دریای عمان و بحر احمر و تجهیز و ترمیم پایگاه های پیشین امپریالیسم آمریکا و انگلیس در منطقه و ده ها اقدام نظامی و سیاسی دیگر از جمله اقداماتی است که به منظور خفه کردن جنبش های انقلابی منطقه و بالمال جنبش خلق عرب فلسطین صورت می‌گیرد.

بنابراین، سرنوشت مبارزهٔ خلقها و رژیمها و جنبش های انقلابی همچون نسج بهم بافته‌ای با مبارزهٔ جانانهٔ خلق فلسطین با امپریالیسم‌ها را آمریکا و صهیونیسم جهانی گره خورده است.

از این رو، مردم قهرمان ایران دفاع از آرمان های سترگ خلق فلسطین را در مبارزه با امپریالیسم جهانخوار آمریکا و صهیونیسم جهانی، دفاع از آرمان‌های پیروزمند ضدامپریالیستی خود می‌دانند و با تمام قوا دوش به دوش خلقها و رژیم‌های انقلابی منطقه در راه احیای حقوق پایمال شدهٔ خلق فلسطین که عبارت از حق تشکیل دولت مستقل بدون دخالت خارجیان و حق بازگشت به سرزمین مادری است، مبارزه می‌کنند.

جمعیت ایرانی هواداران صلح به سهم خود در بسیج افکار عمومی برای دفاع از حقوق مسلم خلق فلسطین که در قطعنامهٔ شمارهٔ ۳۲۳۶ سازمان ملل متحد منعکس گردیده از هیچ کوششی فروگذار نکرده و در این امر خطیر همهٔ افراد خیراندیش و ضدامپریالیست را به یاری می‌طلبد.

جمعیت ایرانی هواداران صلح

روستی سلاو اولیانوفسکی
دربارهٔ خودویژگی حقیقی کشورهای خاور

ساختارهای اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی کشورهای رو به رشد دارای کیفیت‌هایی است که در جوامع سرمایه داری رشد یافته وجود ندارند یا نداشته‌اند، و تحولشان مسیرهای خودویژه‌ای در پیش می‌گیرد. با این همه، مبالغه در این خودویژگیها ی رشدگاه منجر به نتیجه‌گیری‌هایی می‌شود که وضع واقعی را به درستی بازنمی‌نماید.

بنیادگذاران سوسیالیسم علمی همواره بر خودویژگی کشورهای آسیا و آفریقا توجه داده‌اند. دستورهای لنین دربارهٔ سیاستی که می‌بایست در خاورزمین در پیش گرفته شود جنبهٔ علمی داشت و واقع بینانه و اثربخش بود، بویژه از آن رو که جوامع خاوری را از جنبه های اجتماعی ـ اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی پدیده‌ای خودویژه می‌شمرد.

ادامهٔ بررسی ویژگیهای خاورزمین وظیفه مهم دانش است، به شرط آن که بحث بر سر ویژگی‌های حقیقی باشد. اما، برای مسلم داشتن آن لازم است که مقایسه‌های صحیحی انجام گیرد.

برای تایید این نکته که فلان پدیده در خاورزمین خودویژه می‌باشد، باید ابتدا مشخص کرد که آیا پدیده‌ای مشابه آن در کشورهایی که امروزه به صورت دولتهای سرمایه‌داری صنعتی در آمده‌اند رخ ننموده است، و اگر چنین است، هر چند به شکلی کم و بیش متفاوت، آیا این تفاوت آن قدر عمیق بوده است که بتوان از پدیدهٔ نامبرده به عنوان چیزی خودویژه سخن گفت که کشورهای رو به رشد را از اساس از کشورهای سرمایه داری صنعتی متمایز می‌سازد؟

متاسفانه، پیچیدگی مسائل اجتماعی ـ اقتصادی کشورهای رو به رشد آسیا و آفریقا و ناکافی بودن مطالعات در آن باره، نبودن آمار رویدادهای مشخص، و نیز پاره‌ای علل دیگر غالبا پژوهندگان را بر آن می‌دارد که به خودویژگیهای ساختارهای اجتماعی ـ اقتصادی کشورهای خاوری رنگ مطلق بزنند و بخواهند قوانین کیفیتا تازه‌ای برای رشد بجویند که خاص این منطقه بوده با "نمونه‌های باختری" تحول اجتماعی فرق داشته باشد.

صفحه ۵

بازی های پس پرده یک جنگ

اوضاع خاور نزدیک هرچه بیشتر به مرز خطر انفجار نزدیک می‌شود. واقعیات گواه بر این است که توافقهای صلح کمپ دیوید که در سال ۱۹۷۸ تدوین گردید و به



اولین ملاقات پس از جنگ اکتبر بین سادات و کیسینجر (قاهره نوامبر ۱۹۷۳) برای هموار کردن راه کمپ دیوید.

طرح‌ریزی یک نقشهٔ جنگ بیش از برقراری صلح شباهت داشت. این توافقها موجب بغرنج‌تر شدن یک اختلاف و تصادم سی ساله شد. کمپ دیوید منشاء، محتوا و پی آمدهای

صفحه ۳

بخش عمومی
مضمون اجتماعی و مرحله‌های اساسی

صفحه ۶

آزادی، انقلاب و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

صفحه ۷

به مناسبت یکصد و شصتمین سال تولد فردریک انگلس
متفکر و انقلابی بزرگ

امسال یکصدوشصتمین سال تولد فردریک انگلس (۱۸۹۵ـ ۱۸۲۰) متفکر و انقلابی بزرگ و مبارز راه رهایی زحمتکشان جشن گرفته می‌شود.

او همهٔ هوش و فراست و انرژی انقلابی‌اش را وقف بیداری و بالابردن آگاهی سیاسی طبقهٔ کارگر و سازماندهی وی در مبارزه بخاطر دگرگونی جهان بر اساس ایده‌آلهای انقلابی کمونیستی نمود.

انگلس درنخستین اثر انتقادیش ـ "نامه‌های ویرتال" (۱۸۳۶)ـ که در ۱۹سالگی نوشته شد منظرهٔ تکان دهنده‌ای از فقر، کار طاقت فرسای کارگران، استبداد سیاهی که آنها قربانی آن هستند و تنبیهات شدیدبدنی توام با مجازات‌های اقتصادی کارفرمایان بدست می‌دهد. او درکتابش تحت عنوان "**موقعیت طبقهٔ زحمتکش در انگلستان**" که چندسال بعد (۱۸۴۵) نوشت مستقیما دربارهٔ رسالت تاریخی جهانی پرولتاریا بعنوان گورکن سرمایه‌داری وسازندهٔ جامعهٔ نوین، جامعهٔ کمونیستی به نتایجی می‌رسد که سپس صحت آنرا به اتفاق **مارکس** به اثبات می‌رساند.

لنین در ارزیابی عالی این اثر علمی نوشت: "**انگلس نخستین کسی بود که اعلام نمود پرولتاریا تنها یک طبقهٔ رنجکش نیست، بلکه موقعیت اقتصادی شرم‌آوری که او در آن بسر می‌برد او را ناگزیر به پیش می‌راند و مجبورش می‌سازد که برای رهایی نهایی به مبارزه برخیزد**" (آثار، ج۲، ص ۱۷).

مارکس و انگلس پس از دیدارشان در ۱۸۴۴ در **پاریس** طی چهارده دوش به دوش هم با سهیم بودن درشادی های کشفیات علمی وچیرگی متحدانه بر دشمنان ودشواریهایی که نصیب قهرمان رهایی طبقهٔ کارگر است، راه انقلابی شان را بامتانت واستواری دنبال کردند. آنها باهم به تدوین تئوری انقلابی که راه رهایی از بردگی سرمایه‌داری را به طبقهٔ کارگر نشان می‌دهد، پرداختند.

انگلس معلومات فوق العاده گسترده‌ای درتاریخ، فلسفه، اقتصادسیاسی، فنون نظامی، زبان شناسی وبسیاری علوم‌طبیعی داشت. اطلاعات او درادبیات وهنرها بسیارزیاد بود. او مانند دوست بزرگ خود زحمتکش وخستگی ناپذیربود. دوستان **انگلس** دریادنامه‌های خوداز صفات انسانی وانقلابی او با افتخار یاد می‌کنند. آنها می‌نویسند که **انگلس** خوش معاشرت وسرشار از حسن نیت بود. سالوسی وعوام‌فریبی سخت او را می‌آزرد. همواره امکانات خودرا دراختیار دوستانش می‌گذاشت وبه‌یاری آنان می‌شتافت. **انگلس** برای کمک به **مارکس** که خانواده‌ای بزرگ درتکفل داشت ودر نهایت سختی معیشت می‌زیست، به عنوان کارمند درکارخانه‌ای مشغول کار شد تا **مارکس** بتواند فارغبال اثر بزرگ و جاویدانش "**کاپیتال**" را بپایان برساند. **لنین** دراین باره می‌نویسد: "**افسانه‌های کهن نمونه‌های جذابی از دوستی نقل می‌کنند. پرولتاریای اروپا می‌تواند بگوید که دانش وی توسط دودانشمند ودو مبارزی پا بعرصهٔ وجود نهاده که دوستی‌شان فراتر از آن چیزی است که مهیج‌ترین افسانه‌های قدیمی ارائه می‌دارند**" (آثار، ج۲، ص ۲۰).

مارکس و انگلس ازهمان نخستین سالهای همکاری شان آثار مهمی چون "خانوادهٔ مقدس" و "ایدئولوژی آلمانی" نگاشتند که درآنها دکترین های ایده‌آلیستی درباره سوسیالیسم مستنداً مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. "**مانیفست حزب کمونیست**" (۱۸۴۸) دراین دوره انتشار یافت. این نخستین سند برنامه‌ای تئوریک جنبش بین‌المللی کارگری مارکسیسم را به مثابهٔ سیستم کامل وهمبسته‌ای از مفاهیم فلسفی، اقتصادی وتئوریک به جهانیان معرفی نمود. "**مانیفست حزب کمونیست**" اصول اساسی کمونیسم علمی را به‌شکل متمرکز مطرح می‌سازد: ناگزیری پایان سرمایه‌داری وگذار بشریت به کمونیسم، طبقات ومبارزهٔ طبقاتی، رسالت تاریخی طبقهٔ کارگر، قوانین تعیین کنندهٔ پیروزی انقلاب سوسیالیستی کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، نقش حزب کمونیست در دگرگونی انقلابی‌جامعه توجیه وتبیین هریک ازاین تزها در آثار بعدی **مارکس و انگلس** وسپس ـ در دورهٔ جدید تاریخی ـ در آثار **لنین** ادامه یافت.



فردریک انگلس ـ ۱۸۷۷

"**مانیفست حزب کمونیست**" در آستانهٔ انقلاب دموکراتیک بورژوایی ۱۸۴۹ـ ۱۸۴۸ انتشار یافت. **مارکس و انگلس** که در آن موقع مقیم آلمان بودند درمرکز وقایع انقلابی قرار داشتند. آنها درکولونی دست به انتشار روزنامه "**نوول گازت رنان**" زدند که از اول ژوئن ۱۸۴۸ تا ۱۹ مه ۱۸۴۹ ادامه یافت. روزنامهٔ مذکور یگانه روزنامه‌ای بود که دیدگاه‌های پرولتاریای آلمان را منعکس می‌نمود. **انگلس** در شورش مسلحانهٔ مردم دخالت مستقیم داشت. پس از شکست انقلاب، رهبران طبقهٔ کارگر ناچار به مهاجرت به انگلستان شدند ودرآنجا فعالیت های علمی وانقلابی خودرا ادامه دادند. **انگلس** به تحریر آثار اساسی خودچون "**آقای دورینگ علم را زیرورو می‌کند**" (آنتی دورینگ)، "**دیالکتیک طبیعت**"، "**منشاء خانواده، مالکیت خصوصی ودولت**"، "**لودویک فوئرباخ و پایان فلسفهٔ کلاسیک آلمان**"، چندین اثر دیگر فلسفی، اقتصادسیاسی، تاریخ، برنامه وتاکتیک جنبش کارگری، سیاست بین‌المللی، فن نظامی وغیره پرداخت.

درواقع، هیچ مسئلهٔ اساسی درمارکسیسم وجود ندارد که **انگلس** برای حل آن بررسی دقیقی بعمل نیاورده باشد. شایستگی وی درانتشار ایده‌های کمونیسم‌علمی و دفاع از آن دربرابر انواع تحریفات از جانب تجدیدنظرطلبان راست و "**چپ**" از اهمیت خودویژه‌ای برخوردار است.

انگلس نشان داد که سراسر تاریخ فلسفه، تاریخ مبارزهٔ دو اردوی مخالف ماتریالیسم وایده‌آلیسم است که مبارزهٔ طبقات اجتماعی ومبارزه میان احزاب سیاسی شان را درقلمرو ایدئولوژیک منعکس می‌کند. تز **انگلس** که بموجب آن روح‌حزبی ویژهٔ فلسفه است، نمونه‌ای از نظریهٔ اصیل پرولتری ودفاع از دریافت دیالکتیکی پیشاهنگ ازجهان عینی است. این دریافت نو واقعاعلمی به طبقهٔ کارگر امکان داد که درقوانین عینی‌فرمانروا بر رشداجتماعی دست یابد وآنها را در دگرگونی انقلابی جامعه بکار گیرد.

انگلس به پی افکندن دکترین اقتصادی مارکسیسم کمک قابل ملاحظه‌ای نمود. او ازهمان دوران جوانی به‌نوشتن یکی ازنخستین آثار اقتصادی ادبیات مارکسیستی بنام "**طرح مقدماتی انتقاد از اقتصادسیاسی**" (۱۸۴۴) پرداخت. همانطور که لنین خاطرنشان می‌سازد. **مارکس** قطعا درنتیجهٔ تماس های دائمی با **انگلس** به اقتصادسیاسی، دانشی که او درآن انقلاب بپاکرد، روی آورد. دکترین اقتصادی مارکسیسم زوال حتمی سرمایه‌داری و گذار بشریت را به کمونیسم بطورعلمی ثابت نمود. از آن هنگام سوسیالیسم از صورت تخیلی بیرون آمد وبه علم بدل شد.

مارکس و انگلس پی افکندن حزب پرولتری انقلابی ورزمنده را شرط تعیین کنندهٔ پیروزی طبقهٔ کارگر که پیشروترین وانقلابی‌ترین طبقه است ارزیابی می‌کردند. **انگلس** وظیفهٔ حزب را قبل ازهر چیزپیونددادن تئوری سوسیالیسم‌علمی با تودهٔ کارگران ورهبری سیاسی همهٔ اشکال مبارزهٔ طبقهٔ کارگر وسازمانهای گوناگون وی می‌دانست. به عقیدهٔ **مارکس و انگلس** تنها حزب کمونیست ها که بیانگر منافع حیاتی طبقهٔ کارگر است، می‌تواند این وظیفه را بعهده گیرد. در ۱۸۶۴ آنها نخستین سازمان انقلابی توده‌ای پرولتری: اتحادیهٔ بین‌المللی زحمتکشان (اولین انترناسیونال) را پی‌ریزی کردند پی افکندن انترناسیونال یکی ازدستآوردهای اساسی جنبش جهانی کارگری بود. **انگلس** پس ازمرگ **مارکس** (۱۸۸۳) در رهبری فعالیت های سوسیالیستی اروپا کارمهمی انجام داد وبا شعبه‌های انترناسیونال در **بلژیک، اسپانیا، پرتقال، ایتالیا و دانمارک** مکاتبات زیادی داشت وبه آنها دراجرای خط مشی سیاسی و تاکتیکی، فعالیت های عملی روزانه و برقراری روابط بین‌المللی بین سازمان‌های کارگری کمک می‌نمود.

انگلس به عنوان یک انترناسیونالیست واقعی نه تنها به سعادت یک ملت بلکه به سعادت همهٔ ملت ها می‌اندیشید و خودرا وقف وظایف مشترک وانترناسیونالیستی جنبش کارگری نموده بود. او همواره از پراتیک انقلابی الهام می‌گرفت وبا انقلابیون متعددکشورهای اروپا و آمریکا روابط نزدیکی داشت. **انگلس** برای انقلاب قریب الوقوع روسیه اهمیت زیادی قائل بود واز پی‌ریزی نخستین سازمان مارکسیستی روسیه، گروه "**آزادی کار**" (۱۸۸۳) شادمان بود. او نوشت که ازپیدایش حزب جوان روسیه که صادقانه وبی قید و شرط تئوری اقتصادی مارکس را پذیرفته احساس غرور می‌کند. نام **انگلس** درتاریخ جنبش کارگری وکمونیستی بین‌المللی از نام **مارکس** جدایی‌ناپذیر است. لنین در توصیف اهمیت آثار انگلس نوشت: "**درک مارکسیسم وشرح کامل آن بدون توجه به همه آثار انگلس ناممکن است**" (آثار، ج۲۱، ص ۸۷) ■

بقیه: درباره خودویژگی...

راهی به روی خودباز می‌کند. ولی هرچه هست، با دریافت کمک ازسوسیالیسم‌واقعی وباوام گرفتن، به شکلی ازاشکال برخی اصول مهم‌سوسیالیسم‌علمی، یوغ روبنای محافظه‌کار را درهم می‌شکند. یک ساختار اقتصادی غیرسرمایه‌داری شکل می‌گیرد و بدین سان منظرهٔ یک رشدتازهٔ سوسیالیستی را دربرابر خاورزمین می‌گذارد.

پس، سخن ازکنش وواکنش متقابل ساختارهای اقتصادی متعددنیست که‌گویا موقع کنونی‌وآیندهٔ رشدکشورهای ازبند رسته را مشخص می‌دارد، بلکه این نکته‌که گرایش های رشدهمهٔ ساختارهای اقتصادی درمسیرسلطهٔ سرمایه دیگربه علت امکان انتخاب میان دوراه رشدسرمایه‌داری و سمت گیری سوسیالیستی کهنه‌شده است. جهان باختری، درطول تاریخ، هرگزخود را دربرابریک چنین انتخابی ندیده‌بود وهرگزجزیک راه دربرابرخود نداشت: راه رشدسرمایه‌داری. ازین حیث، خاورزمین درموقعیتی کاملا متفاوت قرار دارد که ـ بایدگفت ـ امتیازهای جدی به آن می‌بخشد ■

"اتحاد مردم"
مدیرمسئول وصاحب امتیاز:
محمود اعتمادزاده (م. ا. به‌آذین)
سردبیر: محمدتقی برومند
آدرس: خیابان سزاوار شماره ۱۸۹
تلفن: ۶۴۴۳۸۴
چاپ کاویان ـ تلفن: ۳۹۲۵۱۹

بقیه:

بازی های پس پرده یک جنگ

آن از جانب نیروهای مختلف به نحوه‌های متفاوتی تعبیر و تفسیر می‌شود. درغرب به ویژه درباره جنگ اکتبر ۱۹۷۳ مطالب زیادی نوشته شده است، جنگی که راه را برای توافقهای کمپ دیوید هموار نمود. ما در اینجا به شرح یک داستان مستندی می‌پردازیم که رویدادهای این جنگ و مذاکرات پس پرده آن که به انعقاد موافقت نامه‌های کمپ دیوید انجامیده است در آن بیان شده است.

گلدا مایر نخست وزیر اسرائیل که از سال ۱۹۲۱ زمانیکه شوهر و فرزندان خود را در آمریکا گذاشت و خود به فلسطین مهاجرت نمود وارد زندگی سیاسی شد و تا این زمان یعنی اوائل اکتبر سال ۱۹۷۳ که بعنوان نخست وزیر اسرائیل ناگزیر بود از تصمیم مبنی بر پیشدستی در شروع جنگ علیه مصر و سوریه امتناع ورزد با یک چنین مشکل سیاسی روبرو نشده بود.

وی ناگزیر بود برغم خواست مصرانه رئیس ستاد کل ژنرال الازار از این تصمیم امتناع کند. ژنرال الازار پنجم اکتبر قبل از اینکه به جلسه شبانه هیئت دولت بیاید با تایید وزیر دفاع موشه دایان فرمان آماده باش ارتش برای جنگ را صادر کرده بود، اما سیاستمداران به خواستهای مصرانه ژنرال الازار وقعی نمی‌گذاشتند. حتی دایان که به روباه صفتی شهرت داشت در آخرین لحظات به مواضع گلدا مایر گروید. گلدا مایر از خویشتن داری داد سخن میداد.

یک دیدار شبانه

پس از جلسه پرهیجان هیئت دولت گلدا مایر حتی به خودش اطمینان نداشت که بتواند تا این حد خویشتن دار باشد. زیرا پیشنهاد ژنرال الازار مبنی بر پیشدستی در حمله قبل از اینکه دشمن فرصت حمله داشته باشد یک پیشنهاد هوس‌انگیزی بود. شاید اگر گلدا مایر آن شب تنها می‌ماند به این تصمیم می‌رسید که این پیشنهاد را بپذیرد. اما نیمه‌های شب سفیر آمریکا کنت کی‌تینگ تقاضای ملاقات با وی نمود. مضمون گفتگوی سفیر آمریکا با گلدا مایر مدتها سریت خود را حفظ کرد. اما بعدها خود رهبران اسرائیل فاش کردند: سفیر به ملاقات مایر بدان منظور آمده بود که دولت اسرائیل را معتقد سازد از پیشدستی در آغاز جنگ علیه اعراب خودداری کند تا اسرائیل در نظر افکار عمومی متجاوز جلوه نکند. سفیر آمریکا به دولت اسرائیل فهماند که درغیر اینصورت مسئله کمک نظامی و دیگر کمکهای ایالات متحده آمریکا به اسرائیل مشکل خواهد بود.

چنانکه بعدها دایان در خاطرات خود اعتراف نموده ایماء و اشاره‌های آمریکایی‌ها در مورد این که "خویشتن داری سیاسی" تل اویو در نتیجه نهایی از جانب واشنگتن کاملا جبران خواهد شد نقش بازی داشتند و خود را ایفا کرد. اما سیاستمداران از منطق خود و نظامیان از منطق خود پیروی می‌کنند. دایان که وزیر امور خارجه بود همیشه خود را در عین حال سیاستمدار و نظامی می‌شمرد. به همین علت با تصمیم الازار در مورد بسیج عمومی نیروهای ذخیره ارتش از بامداد روز ششم اکتبر مخالفت نکرد. این روز شنبه بود و مصادف با یکی از اعیاد مذهبی یهودیان به نام "یوم کیپور" در این روز که قاعدتا نمی‌بایست برنامه‌ای از رادیو پخش شود در هر ربع ساعت جملات نامفهومی مانند "گرگ دریایی"، "بانوی زیبا"، "کتلت گوشت" از رادیو شنیده می‌شد و اینها علائم رمزی بود که مربوط می‌شد به واحدهای مختلف ذخیره که با شنیدن این جملات موظف بودند خود را به واحدهای نظامی مربوط معرفی نمایند. این اعلام بسیج انجام تداركاتی بود که بنا به اعتراف بعدی الازار طی ده روز اخیر در ارتش اسرائیل جریان داشت. پاره‌ای از ناظران غربی معتقدند که دولت گلدا مایر نه تنها بعلت ملاحظات سیاست خارجی از پیشدستی در جنگ خودداری نمود بلکه اوضاع سیاسی داخلی در آستانه انتخاب هم در این مسئله موثر بوده است، دولت مایر در مبارزه انتخاباتی با جبهه راست افراطی، "لیکود" روی این مطلب تاکید می‌نمود که سیاست جبهه ائتلافی حاکمه به رهبری حزب کار صلح و آرامش در کشور را تامین می‌کند. و سرانجام یک رشته ملاحظات نظامی در کار بود که در امتناع از تصمیم پیشدستی در جنگ موثر واقع افتادند. چنانکه بعدها کمیسیون دولتی به ریاست "آگرانات" خاطرنشان نمود، اگر اسرائیل در جنگ پیشدستی می‌کرد با یک سری از راکتهای ساخت شوروی روبرو می‌شد که نیروهای دفاع ضدهوائی مصر و اسرائیل به آنها مجهز بودند.

آخرین شانس

اما بدون تردید علت عمده ممانعت از پیشدستی در جنگ انگیزه‌های سیاسی بودند. واشنگتن اطمینان داشت که پرزیدنت سادات در جریان جنگی که می‌رفت آغاز شود تنها در صورت ظاهر است که می‌خواهد با متفقین عرب خود هم‌آهنگی و تشریک مساعی نشان دهد اما در عمل عملیات نظامی و اقدامات سیاسی خود را با توافق و هم‌آهنگی با ایالات متحده آمریکا انجام خواهد داد. ایالات متحده آمریکا برای چنین اطمینان خاطری دلایل کافی در دست داشت. خط مشی سیاست سادات پس از درگذشت جمال عبدالناصر در زمینه محدود کردن تدریجی همکاری با اتحاد شوروی و خاتمه دادن به ماموریت کارشناسان نظامی شوروی در سال ۱۹۷۲ در مصر در تضعیف قدرت رزمی نیروهای مسلح مصر نمی‌توانست بی‌تاثیر باشند. جنبه‌های مشخص ضدشوروی این اقدامات و دیگر اقدامات سادات جای کوچکترین تردیدی برای واشنگتن باقی نمی‌گذارد. هدف سادات کاملا روشن بود. سادات می‌خواست اعتماد ایالات متحده آمریکا را بخود جلب کند و دیپلماسی آمریکا را به فعالیت‌های بیشتری برای میانجیگری و تدارک مقدمات موافقت نامه‌های جداگانه با اسرائیل برانگیزد.

احسان عبدالقدوس یکی از روزنامه‌نگاران نزدیک به سادات در سپتامبر سال ۱۹۷۳ نوشته بود: "اعراب به جنگ نیاز دارند تا از این راه کیسینجر (وزیر امور خارجه آنزمان آمریکا) را تحت فشار قرار دهند. تماس‌های مکرر با آمریکایی‌ها شدت یافت، بطوری که حسنین هیکل، روزنامه‌نگار مشهور مصری در کتاب خود تحت عنوان "راه به سوی رمضان" (لندن سال ۱۹۷۵) خاطرنشان می‌کند، این تماسها در سالهای ۱۹۷۳–۱۹۷۲ از دو طریق انجام می‌گرفت: تماسهای رسمی از راه‌های دیپلماتیک و تماسهای سری از راه اداره مرکزی جاسوسی.



سربازان پیروز مصر در نخستین ساعات جنگ اکتبر کانال سوئز و "خط بارلف" را گشودند

رهبری مصر به این نتیجه رسید که واشنگتن در سیاست خاورنزدیک خود به شش مورد توجه دارد: – دور نگهداشتن اتحاد شوروی از این منطقه و جلوگیری از شرکت فعال آن در حل و فصل مسئله خاورنزدیک.

– کوشش برای رسیدن به حل و فصل نه کلی بلکه جزء به جزء اختلافات بطور دوجانبه، اختلافات اسرائیل و مصر، اسرائیل و سوریه و اسرائیل و فلسطینی ها (چنانکه حل این اختلاف در آینده نامعلومی امکان پذیر شود)

– حل و فصل مسئله گام به گام انجام شود.

– بازگشت به مرزهای ۱۹۷۶ غیرممکن است.

– مسئله فلسطین را به مسئله آوارگان فلسطینی محدود کردن.

– شیوه آمریکایی حل و فصل این مسئله بایستی منافع ایالات متحده را در منطقه تضمین کند".

سادات بطور کلی با این مواد موافقت داشت. اما مذاکرات محرمانه‌ای که در فوریه ۱۹۷۳ در واشنگتن میان کیسینجر با نماینده شخص سادات انجام گرفت، کیسینجر صریحا این مطلب را روشن نمود که واشنگتن از سادات انتظار دارد هم در زمینه سیاسی و هم از لحاظ سرزمین گذشت کند. یعنی مصر بخاطر تامین پایه مادی امنیت اسرائیل باید از بخشی از حق حاکمیت و استقلال خود صرفنظر نماید. در ضمن کیسینجر اظهار داشت ایالات متحده آمریکا نمی‌تواند هیچ تعهدی را به اسرائیل تحمیل کند اما اگر یک دلیل اخلاقی وجود داشته باشد به وسائلی می‌تواند روی اسرائیل تاثیر نماید.

این عوامل و بی‌نتیجه ماندن "ابتکارات صلح" قبلی ایالات متحده آمریکا اندیشه فشار نظامی بر تل آویو را در سادات پدید آورد. سادات این عمل را یکی از بهترین شیوه‌های تحرک بخشیدن به اوضاع و تدارک برای به حرکت درآوردن اهرمهای آمریکایی فشار بر اسرائیل می‌شمرد دلایل دیگری نیز وجود داشت که سادات را به اتخاذ این تصمیم برانگیزد. نارضایتی در میان مردم و ارتشیان روز به روز بیشتر می‌شد. سادات در نتیجه دور شدن از اصول سیاست ناصر وجهه و احترام خود را از دست داده بود، سادات نه در مساله آزادی سرزمینهای اشغال شده و نه در زمینه سر و سامان بخشیدن و بهبود وضع زندگی مردم موفقیتی بدست نیاورده بود، اقتصاد کشور دیگر توان تحمل هزینه‌های سنگین نظامی را نداشت. این موضوع که افسران و سربازان ناچار بودند در سنگرها بنشینند و نظاره‌گر کانال سوئز باشند که از کار افتاده است، حقارت‌آور بود. اکثریت ارتشیان این موضوع را درک می‌کردند که محدود کردن همکاری با اتحاد شوروی قدرت دفاعی مصر را تضعیف خواهد کرد.

حسنین هیکل می‌نویسد: "در سال ۱۹۷۳ مصر در نظر کشورهای عربی بصورت مضحکه درآمده بود. ما مصریها که مدعی رهبری خلقهای عرب و تکیه‌گاه‌شان بودیم ناتوانی خود را حتی در دفاع از سرزمین کشور خود نشان دادیم".

خود سادات هم این مطلب را درک کرده بود. زیرا نزدیک به یکماه پیش از جنگ اکتبر به هیکل گفته بود: "این آخرین شانس ماست. اگر آن را از دست بدهیم بالاخره از قطار رجا خواهیم ماند."

سادات در مورد نقشه‌های نظامی خود به پاره‌ای از رهبران طرفدار غرب کشورهای عربی اطلاع داده بود، اما این نقشه‌ها را از رهبر لیبی قذافی پنهان میکرد، در صورتیکه به گواهی حسنین هیکل لیبی قبل از جنگ بزرگ‌ترین کمک نظامی و مالی را که حداقل معادل یک میلیارد دلار می‌شد به مصر کرده بود. دوائر جاسوسی آمریکا از ماه مه سال ۱۹۷۳ از این تدارکات جنگی اطلاع داشتند. در آستانه جنگ جاسوسان آمریکا جمع آوری اطلاعات از مصر را گسترش داده و تشدید نمودند. و این واقعیات نشان میدهد که ادعاهای پاره‌ای از وقایع‌نگاران غربی که می‌گویند انفجار جنگ در خاورنزدیک برای آمریکا غیرمنتظره بوده تا چه حد موذیانه است و همچنین موید آن است که متهم کردن اتحاد شوروی به اینکه گویا کشورهای عربی را به جنگ اکتبر تحریک و ترغیب نموده تا چه حد بی‌شرمانه است در حالیکه سادات از عملیات جنگی علیه اسرائیل بطور عمده این هدف را تعقیب می‌کرد که در زد و بندهای بعدی و معامله جداگانه با تل اویو تسهیلاتی ایجاد نماید، نیروهای میهن‌پرست کشورهای عربی از آنجمله مصر این مبارزه مسلحانه را وسیله عادلانه دفاع در برابر تجاوزگری اسرائیل می‌دانستند. خلقهای عرب نمیتوانستند "سیاست عمل انجام شده" را بپذیرند و با اشغال غیرقانونی سرزمینهای خود و غصب حقوق خلق فلسطین موافقت نمایند.

انتقام "روز آخرت"

نیروهای مسلح مصر و سوریه در ۶ اکتبر سال ۱۹۷۳ به مواضع اسرائیل در جبهه وسیعی حمله ور شدند. در ظرف شش ساعت واحدهای مصر از کانال سوئز عبور کردند.. و به همین علت این جنگ را در مصر جنگ شش ساعته و در اسرائیل و غرب آن را "یک پدیده غیرمنتظره جنگ" می‌نامند.

پدیده غیرمنتظره نه از حیث آغاز مجدد جنگ بلکه از حیث خصلت مقیاس و شدت آن غیرمنتظره بود. نتایج نخستین ضربه‌های نیروهای مسلح مصر و سوریه به مواضع اسرائیل (که پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ در این مواضع استقرار یافته بود) بویژه برای اسرائیل کاملا غیرمنتظره بود. این نتایج تا حدودی برای خود سادات هم غیرمنتظره بود. بطوریکه حسنین هیکل می‌نویسد: "سادات چنین حساب می‌کرد که برای عبور از کانال سوئز و درهم‌شکستن مواضع دفاعی اسرائیل به نام "خط بارلف" در ساحل شرقی کانال زمان و تلفات بیشتری لازم خواهد آمد. اما عبور از کانال و درهم‌شکستن "خط بارلف" با سرعت و تلفات کمی یعنی در حدود صد نفر انجام گرفت".

عملیات عبور از کانال سوئز به نام "بدر" یا آذرخش به طور برق آسا انجام گرفت. استحکامات "خط بارلف" که هفتاد شبانه روز و تقریب ۶۰۰ میلیون دلار برای آن صرف شده بود در ظرف چند ساعت درهم‌شکست و نتوانست "مرزهای جدیدی" را که اسرائیل برای خود بوجود آورده بود حفظ نماید.

بقیه: بازی‌های پس پرده...

حسنین هیکل سخنان سادات را که خبر موفقیت آمیز بودن عملیات جنگی را با تلفن به سفیر شوروی اطلاع داده بود چنین بازگو می‌کند: "به برژنف بگوئید که اسلحه شوروی اعجاز عملیات عبور از کانال را پدید آورده است". در جبهه سوریه عملیات تعرضی دو شبانه روز طول کشید و واحدهای سوریه با درهم شکستن مقاومت اسرائیل در منطقه بلندی های جولان ۶–۵ و در بعضی مناطق تا ۲۰ کیلومتر پیشروی کردند. کالما نوویتس نویسنده اسرائیل در کتاب خود بنام "جنگ دریوم کی‌پور" می‌نویسد: "پیشروی ارتش سوریه از نظر اسرائیل خطرناک تر از ارتش مصر بود" در فلات میان القنطریه و دمشق یک نبرد خونین در گرفته بود. چنانکه در دو هفته اول جنگ تلفات ارتش سوریه خیلی بیشتر از تلفات ارتش مصر بود. تلفات سوریه هشت هزار کشته و زخمی و تلفات مصر هفت هزار کشته و زخمی بود. در چهارمین روز جنگ اسرائیل از ۳۶ تیپ

خود ۱۲ تیپ را در جبهه سوریه متمرکز ساخت و نیروهای بزرگی را ذخیره نگهداشت. فرماندهی واحدهای سوریه چندین بار از سادات تقاضا کرد اقدامی کند تا اسرائیل مجبور شود تعدادی از واحدهای خود را از این جبهه به جبهه مصر بکشاند تا فشار مقاومت در برابر واحدهای سوریه کاسته شود. سادات و رهبری مصر به این درخواستها توجهی نکردند در صورتیکه رئیس جمهور مصر وظیفه هماهنگی عملیات جنگی در دو جبهه را بعهده داشت.

بسیاری از کارشناسان نظامی غرب و کشورهای عربی از آن جمله ژنرال شاذلی رئیس ستاد کل ارتش مصر براین عقیده اند که سادات در روزهای جنگ اکتبر به استناد کوشش برای جلوگیری از "تلفات بیشتر" یک مسامحه کاری شگفت انگیزی از خود نشان می داد. و این مسامحه کاری وی موجب تلف شدن هزاران نفر از ارتش سوریه و نیز ارتش مصر گردید. این مسامحه کاری را با هیچ ملاحظه تاکتیکی نمی‌توان توجیه کرد بویژه آن که سربازان و افسران و درجه داران مصر که از موفقیت عملیات عبور از کانال سوئز به شوق آمده بودند، بی‌مها با پیش می‌رفتند و "توقف تاکتیکی" در این عملیات برای آنان نامفهوم بود. برای واحدهای ارتش سوریه نیز این تاخیر نامفهوم بود.

در اسارت تضادها

در سمپوزیومهای بین المللی سال ۱۹۷۵ که در قاهره و اورشلیم تشکیل گردید پاره ای از کارشناسان آمریکایی و اروپای غربی تلاش کردند درجا زدن در ساحل شرقی کانال سوئز در روزهای اول جنگ و بی‌تحرکی ارتش مصر را پس از جمله واحدهای اسرائیلی به ساحل غربی و عبور از کانال سوئز را ناشی از خطاهای نظامی و محاسبات نادرست توجیه کنند. در تالیفات رسمی مصر که در سال ۱۹۷۵ با عنوان "دو سال پس از چهارمین جنگ عرب و اسرائیل" انتشار یافته، مطالب فراوانی در این باره آمده است که "ارتش اسرائیل گویا از لحاظ اسلحه و تجهیزات وضع بهتری از ارتش مصر داشته و گویا در جریان جنگ دولتها حتی یک قبضه هم توپ به مصر نداده اند".

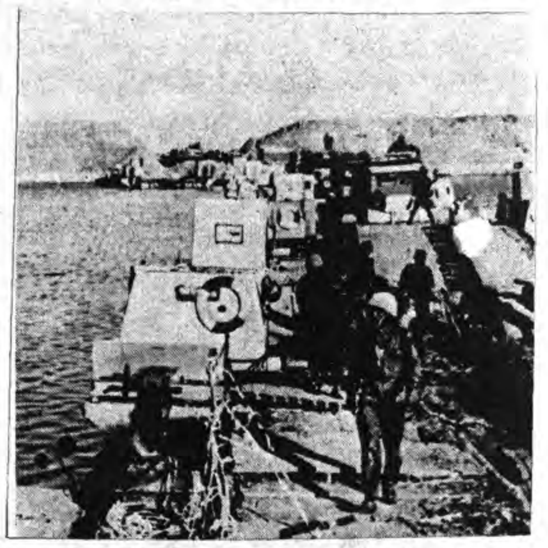
در این مورد تناقضی که در کتاب خاطرات سادات بنام "در جستجوی خویشتن خویش" وجود دارد جالب است. در این کتاب سادات از یکسو به موثر بودن سیاست شوروی و کمکهای نظامی شوروی و کارشناسان نظامی شوروی که قدرت دفاعی ارتش مصر را بالا برده و تناسب نیروها در جنگ اکتبر را بنفع مصر تغییر داده اعتراف میکند. از سوی دیگر سادات تلاش دارد ثابت کند که اتحاد شوروی سلاحهای کهنه را در اختیار مصر گذارده است.

طبق ارزیابی انستیتوی پژوهشهای استراتژیکی لندن که در آن زمان انتشار یافته، در آن زمان مصر نه تنها از لحاظ تعداد نفرات ارتش بلکه از لحاظ تعداد تانک، توپ، دستگاههای موشکی دفاع ضد هوایی، خمپاره انداز بر اسرائیل برتری داشت و از حیث نیروی هوایی با اسرائیل برابر بود.

تسلیحات مصر از نظر کیفیت نیز طبق نظر کارشناسان نظامی کشورهای عربی و دیگر کشورها چه از لحاظ فنی و چه از لحاظ تاکتیکی در سطح نوعهای مشابه خود در صنایع نظامی غرب قرار داشته اند. حسنین هیکل خاطرنشان می‌کند: "ارتش مصر به بهترین سلاحها مجهز بود و استفاده از این سلاحها را بخوبی آموخته بود". بدین ترتیب علت عمده عدم موفقیت مصر در جنگ اکتبر پس از تعرض و عبور موفقیت آمیز از کانال سوئز نه در بدی تسلیحات مصر بلکه باید در خطاهای رهبری و فرماندهی جستجو شود که نتوانست هماهنگی عملیات واحدهای مصر و سوریه را تامین کند. هیکل در این مورد می‌نویسد: "فرماندهی مصر در تهیه نقشه عملیات جنگی بیش از حد لازم محتاط بود و به نیروهای دشمن کم بها می‌داد. برغم پیش بینی فرماندهی مصر دشمن توانسته بودند. اما ۱۱ تیپ بلکه تیپ زرهی وارد عمل کند".

یکی از علل عمده ناموفقی عملیات صحرای سینا در ۱۴ اکتبر همین اشتباهات سادات بود که اسرائیل توانست به ساحل غربی حمله کند و ارتش سوم مصر را محاصره و بخش اعظم شبکه دفاع ضد هوایی مصر را نابود سازد. پس از آن نیروی هوایی اسرائیل بلامنازع برفراز مصر به پرواز در آمد. نیروهای اسرائیل، اسماعیلیه و سوئز را به تصرف درآوردند و به تعرض خود در محور قاهره ادامه دادند و این تعرض در صد و یک کیلومتری پایتخت مصر به دستور شورای امنیت سازمان ملل متحد متوقف گردید.

علت این مسامحه و خطاکاری سادات مانند فرماندهی عالی عملیات جنگی تنها در اشتباه محاسبات اوست؟ آیا علت آن تنها در خطاهای عملیاتی تاکتیکی است؟ بسیاری از ناظران کشورهای عربی و غرب براین عقیده اند که در این امر هدفهای سیاسی که سادات در این جنگ دنبال می‌کرده، بیش از اشتباههای نظامی و تاکتیکی او نقش داشته اند. بی سبب نیست که انتشار و خواندن کتاب خاطرات ژنرال شاذلی درباره این جنگ ممنوع و جرم اعلام شده است در این خاطرات که در پاریس در هفته نامه "الوطن العربية" به زبان عربی انتشار یافت، اسناد فراوانی ارائه شده است که نشان می‌دهد رئیس جمهور سادات تصمیمات و اقدامات خود را از قبل با توافق حامیان خارجی خود اتخاذ نموده است. شاذلی در این خاطرات می‌نویسد: "اگر فرماندهی نظامی مصر مستقل عمل می‌کرد ما در جریان جنگ اکتبر موفقیتهای زیادی بدست می‌آوردیم، و ما می‌توانستیم جنگ را طبق نقشه خود انجام دهیم نه با نقشه‌ای که دشمن به ما تحمیل نمود".



واحدهای اسرائیلی با زدن پل متحرك ساحل غربی کانال سوئز را به تصرف درآورده و ارتش سوم مصر را محاصره کرده اند

شاذلی درباره رفتار سادات می‌نویسد: "این یک جنایت است که باید بخاطر واقعیت تاریخی و آگاهی خلق‌های عرب از حقیقت افشاء شود".

در دو جبهه

جنگ اکتبر را "تاکتیک جنگ" نیز می‌نامند بعلت آنکه ارتش طرفین به طور عمده عملیات خود را به عملیات تاکتیکی در عمق جبهه محدود می‌کردند. اما بطوریکه اقدامات بعدی سادات نشان داد این جنگ از نظر وی از لحاظ سیاسی هم یک "جنگ تاکتیکی" بود. سادات امیدوار بود که خطاهای نظامی خود در جبهه جنگ را به کمک ایالات متحده آمریکا در جبهه جنگ دیپلماتیک جبران کند. سربازان مصر که بدون آب و دارو در محاصره دشمن قرار گرفته بودند عملا به گروگانهای سیاست پشت پرده تبدیل شده بودند. در آن روزها سادات برای آنکه مسئولیت این تلفات و تحقیر معنوی ارتش سوم مصر را از گردن مصر ساقط کند فرمان داد دو ژنرال ارتش را که خطر اسرائیل را در بخش مرکزی جبهه درست ارزیابی نکرده بودند اعدام کنند. اما هیکل براین عقیده است که مقصر اصلی نه ژنرالها بلکه فرماندهی عالی ارتش مصر یعنی سادات بوده است. هیکل می‌نویسد: "به تجزیه و تحلیل اوضاع سیاسی توجه کامل نشده موجب شد که در مورد زمان و مقیاس آتش بس تزلزل و سوء تفاهم ایجاد شود. سادات امیدوار بود که بهترین دوست وی کیسینجر قادر است از پیشروی ارتش اسرائیل جلوگیری کند و تل آویو را مجبور کند تا قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد را در مورد قطع بی‌درنگ آتش اجرا نماید. اعلام تحریم ارسال نفت به غرب از جانب عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی صادر کننده نفت نیز موجب امیدواری بیشتری شده بود. اما چنانکه بعدها معلوم شد اسرائیل با وجود "فشارهای" کیسنجر و تحریم نفت تصمیم داشت ارتش سوم مصر را بکلی نابود کند و به پیشروی خود بسوی قاهره ادامه دهد. این برنامه عملی نشد بعلت آن که اتحاد شوروی به اقدامات دیپلماتیک قاطعانه ای دست زد و در نتیجه پیشروی خطرناک اسرائیل متوقف گردید.

نویسنده آمریکایی گلاس من در کتاب خود بنام "اسلحه برای اعراب" اظهار نظر دایان را خاطرنشان می‌کند که عقیده مند است که اتحاد شوروی بود که ایالات متحده آمریکا را مجبور ساخت تا اسرائیل را وادار به قطع آتش نماید. هفته نامه "نیوزویک" حتی مدعیست که کیسنجر همه گونه فشار به اسرائیل وارد کرد که اسرائیل قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد را اجرا نماید، اما تلاشهای کیسنجر بی‌نتیجه بود تا زمانیکه اتحاد شوروی اخطار خود را با قاطعیت اعلام کرد. در عوض کیسنجر در آن زمان با استفاده از روابط پنهانی خود با قاهره موفق شد مصر را تحت فشار بیشتری قرار دهد.

بطوریکه بعدها خود سادات اعتراف نموده است واشنگتن بطور اکید سادات را از کوشش برای وارد کردن ضربه به نیروهای اسرائیلی در ساحل غربی کانال سوئز برحذر داشته بود. این واحدها کاملا آسیب پذیر بودند و تنها بوسیله یک معبر به عرض شش کیلومتر و بوسیله پل شناور ارتباط داشت. در صورتیکه تعدادی از واحدهای چتر باز مصر به محل عبور واحدهای اسرائیلی از کانال سوئز رسیده بودند و میتوانستند به آنها ضربه وارد کنند و پل های شناور را نابود سازند. اما به فرمانده تیپ چتربازان مصری از قاهره فرمان داده شد که به این عمل دست نزنند. فرماندهی مصر از قاهر به فرماندهای واحدهای توپخانه ارتش دوم و سوم مصر نیز دستور داد آتش توپخانه روی پلهای شناور واحدهای اسرائیل را متوقف سازند و بنا بنوشته هیکل آنان را مجبور نمود که دستشان را از روی گلوی اسرائیل که می‌توانستند آن را خفه کنند بردارند. و حالا معلوم می‌شود که چرا سادات این دستها را کنار زد، در صورتیکه واحدهای مصری بر دشمن تفوق آتش داشتند و این برتری قدرت آتش مصر دو برابر بود.

همه این تزلزلها و طفره رفتن های سادات در سالهای پس از جنگ نیز ناشی از آن بود که او تلاش داشت در پس پرده با اسرائیل زد و بند کند. او حاضر بود این زد و بند را حتی به حساب پایمال کردن منافع سوریه، فلسطین و بطور کلی جنبش های رهایی بخش خلقهای عرب انجام دهد. اما موفقیت - های کلی که کشورهای عربی در جنگ اکتبر بدست آوردند و پشتیبانی قاطعانه اتحاد شوروی مانع از آن شد که در آن زمان دیپلماسی آمریکا و تل اویو قبول موافقت نامه‌های جداگانه و تسلیم طلبانه را به خلقهای عرب تحمیل کنند.

نخست وزیر پیشین جمهوری عربی مصر می‌گفت: "اتحاد شوروی نه تنها بما آنقدر کمک نظامی نمود که مصر توانست در جنگ ششم اکتبر موفقیتهای نظامی بدست آورد. من مانند یک میهن پرست واقعی مصر و مدافع منافع ملی آن نمی‌توانم میان مواضع اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا علامت مساوی بگذارم، حتی نمی‌توانم آنها را با هم مقایسه کنم. اتحاد شوروی از خط مشی سیاسی ما در عرصه بین‌المللی کاملا پشتیبانی کرد و به مساعی ما در راه ترقیات اقتصادی مصر همواره مساعدت نمود. کمکهای نظامی شوروی در پیروزی - های ما نقش موثر و مهمی داشت. بدون این کمکها ما نمی - توانستیم در جنگ اکتبر موفقیتی بدست بیاوریم".

با وجود اقدامات خرابکارانه سادات در روابط مصر با اتحاد شوروی، اتحاد شوروی در لحظات حساس برای پشتیبانی از مصر و دیگر کشورهای عربی به اقدامات فوری و ضروری دست زد. برای رساندن فوری اسلحه و مهمات و تجهیزات نظامی بلادرنگ یک پل هوایی ایجاد گردید و از طریق دریا نیز این تجهیزات حمل می‌شد. در اکتبر ۱۹۷۳ سادات می‌گفت که مواضع اتحاد شوروی، مواضع یک دوست صادق است.

در سالهای بعد نیز اتحاد شوروی در سازمان ملل متحد و در خارج از آن همواره بطور جدی از مبارزه عادلانه خلقهای عرب حمایت و پشتیبانی نمود و به یک رشته اقدامات سیاسی پرداخته است. رهبران کشورهای عربی در کنفرانس خود که در نوامبر سال ۱۹۷۳ برگزار گردید با صدور قطعنامه ویژه‌ای از اتحاد شوروی و دیگر کشورهای جامعه سوسیالیستی در ازاء کمکهای همه جانبه آنان و حمایت کشورهای عربی در اکتبر سال ۱۹۷۳ سپاسگزاری عمیق خود را ابراز داشتند■

بقیه:
درباره خودویژگی حقیقی...

عقیدهٔ تحول کیفیتا خودویژهٔ جامعه درخاورزمین ازجمله میان دانشمندان مارکسیست رواج دارد، واین به علت آن است که درخاورزمین، برخلاف کشورهای باختر، تعداد بسیاری ساختارهای اجتماعی ـ اقتصادی وگونه‌های اجتماعی ادارهٔ اقتصاد وجود دارد که موجب تعدد خاصی در شمار طبقات می‌گردد. این دانشمندان بر آنند که در کشورهای "چندساختارهٔ" آسیا و آفریقا، قوانین مبارزهٔ طبقاتی نیز دچار دگرگونی هایی می‌شود. اگر، در آغاز پیدایش سرمایه داری درباختر، طبقهٔ سرمایه دار که رو به عروج می‌نهاد و برنیروی خود می‌افزود با فئودالیسم رو به نشیب در مبارزه بود، در کشورهای آفریقا و آسیا جریان امور گویا از اساس متفاوت است. درکشورهای "چندساختاره" گویا به دشواری می‌توان معین کرد کدام تضاد طبقاتی عمده است، وگویا مرز کاملا مشخصی در مبارزه نیرو ـ های سرمایه داری وضد سرمایه داری، مبارزهٔ استثمارگران واستثمارشوندگان وجود ندارد. به عقیدهٔ این پژوهندگان، مبارزه هم بین ساختارهای اقتصادی و

هم در درون هریک از این ساختارها جریان دارد: مبارزه میان دسته‌بندی‌هایی از ساختارهای اقتصادی وطبقاتی که در آن هم طبقات دارا و هم زحمتکشان درکنارهم بسر می‌برند. هواداران

این نظر برآنند که تنها کنش وواکنش متقابل تعداد بزرگی ازساختارهاست که مناظر آیندهٔ رشد را درکشورهای ازبند رسته معین می‌دارد. درنتیجه آنان، خواه نیت آن داشته یا نداشته باشند، گرایش منظم به جهت گیری سوسیالیستی را درکشور ـ های آفریقایی وآسیایی مورد تردید قرار می‌دهند.

آیا درواقع چنین است؟ این نمونه سازی راه های تحول جامعهٔ "چندساختاره" آیا با واقعات تاریخ، با گرایش های معاصر رشد کشورهای آسیا وآفریقا مطابقت دارد؟

درپی آن نباشیم که مسئلهٔ خصلت و علل خودویژگی تحول اجتماعی کشورهای رو به رشد را یکباره حل کنیم. همین قدر از خود بپرسیم: نشان دادن سادهٔ این اُمر که گذار به سرمایه داری درباختر، همان گونه که برخی پژوهش ها تایید می کند، "تقریبا به خط مستقیم" بوده است، برخلاف مبارزهٔ بغرنج و"نه در خط مستقیم" بسیاری ازساختارها درخاورزمین، آیا این به معنای حل مسئله است؟ پیش ازهرچیز ببینیم که این خصلت "تقریبا به خط مستقیم" وازجمله، مسئله "ساختار وطبقه" درباختر به چه شکلی ظاهر می‌شده است، وبرای این کار فرانسه را درنظر بگیریم.

دراین کشور، مرحله ای که ازآغاز فروپاشی روابط فئودالی تا پیروزی و استقرار سرمایه داری امتداد می‌یابد نزدیک به چهار قرن طول کشید، یعنی از پایان سدهٔ پانزدهم تا ربع آخر سدهٔ نوزدهم. به هیچ رو نمی‌توان گفت که یورش سرمایه داری به فئودالیسم یک خط مستقیم را پیموده است. البته، اینجا مانند هرجای دیگر، به انجام رسیدن شکل بندی طبقات جامعهٔ سرمایه داری درنهایت به حذف انبوههٔ طبقاتی که درجامعهٔ فئودالی به وجود آمده بود منجر شد، ولی این طبقات همراه جامعهٔ فئودال تحول یافتند وتا دیر زمانی درجامعه‌ای که ازهم اکنون روابط سرمایه داری درآن تسلط داشت برجای ماندند.

هرگاه ساختارهای اقتصادی جامعهٔ سرمایه‌داری موجود درفرانسهٔ سدهٔ نوزدهم را بشماریم، خواهیم دید که فراوان بوده‌اند: موسسات سرمایه داری رشد یافتهٔ بخش سرمایه‌داری دولتی وهمچنین در پایان آن سده، سرمایه‌داری انحصاری و غیرآن. همهٔ این ساختارها خصلت یگانه‌ای داشتند: سرمایه داری بودند. روابط تولید فئودالی به معنای واقعی آن دیگر وجود نداشت، ولی انبوهی ازتولیدکنندگان کوچک بویژه در روستا بودند که درکنار سیستم اقتصاد کالایی تحول می‌یافتند. روابط سرمایه‌داری تسلط داشت، استثمار سرمایه داری نیرومندتر بود واقتصاد کوچک کالایی راازمیدان بدر می‌کرد.

بدین سان، درتاریخ سرمایه داری اروپا نیز، درحالی که جامعهٔ بورژوایی شکل می‌گرفت، چندین ساختار تا دیر زمانی همزیستی داشتند. پس چنان که می‌بینیم، به هم بافتگی شیوه های اقتصادی منحصر به خاورزمین دوران حاضر نیست: چیزی که هست، آن را نه با کشورهای باختری امروزه بلکه با باخترزمین در دورهٔ تاریخی گذار به سرمایه داری باید مقایسه کرد.

ولی آیا درفرانسهٔ سدهٔ نوزدهم یک دسته‌بندی، یک "دسته‌بندی ساختارهای اقتصادی کهن" وجود داشت که "درنظام اجتماعی نیز ازمقولات کهنه دفاع کند؟" پر واضح است که نمی‌توان از "دستهٔ بندی ساختارها" سخن گفت، زیرا چنین چیزی نمی‌تواند وجود داشته باشد، بلکه باید از دسته‌بندی نیروهای طبقاتی سخن گفت که در تولید کوچک کالایی ودر تولید مبتنی بر سرمایهٔ کوچک تکیه‌گاهی می‌یافت، و چنین دسته بندی حتی تظاهر سیاسی نیز یافته بود. درفرانسه نیز، گروه‌های مختلف بورژوازی در "دسته‌بندی‌هایی" که با یکدیگر درمبارزه بودند شرکت داشتند، و بنابراین، برخلاف آنچه برخی پژوهشگران می‌پندارند، این یک ویژگی کشورهای رو به رشد نیست.

ما به هیچ رو برآن نیستیم که تعدد ساختارهای اقتصادی درکشورهای ازبند رسته خصلت ویژهٔ خود ندارند و از چنین تعدد در کشورهایی که امروزه به مرحلهٔ سرمایه داری رشد یافته رسیده اند متمایز نیست. این خودویژگی را جز با تحلیل دقیق جایی که کشورهای رو به رشد در سیستم امپریالیستی استثمار و در تقسیم بین‌المللی کار اشغال می‌کنند نمی‌توان آشکار ساخت. در وهلهٔ دوم، سرچشمهٔ ویژگی‌های بسیاری ازپدیده های اجتماعی ـ اقتصادی خاورزمین را باید درمحیط اجتماعی ـ فرهنگی (بویژه درسنت های خاندانی و قبیله ای، درکاست ها، مذهب ها) جست، یعنی درمحیطی که همواره نفوذ بسیار بزرگی درزندگی اجتماعی ـ اقتصادی داشته است. سرانجام، اگرما بخواهیم خصلت خودویژهٔ کنونی آن را نشان دهیم نمی‌توانیم امروزه مبارزهٔ طبقاتی در کشورهای رو به رشد را با چشم فروبستن بر تضاد بنیادی عصرما که درعرصهٔ جهانی نمایان می‌گردد، یعنی رویارویی نیرو ـ های سوسیالیسم وسرمایه‌داری که تاثیر جدی درهمهٔ زمینه‌های تکامل بشریت دارد، مورد بررسی قرار دهیم.

جای تردید نیست که، در زمینهٔ اقتصادی، کشورهای آسیا و آفریقا به اندازهٔ سراسر یک مرحلهٔ تاریخی ازاروپا وژاپن وآمریکای شمالی عقب هستند. کشورگشایی نظامی، فرمانروایی بیگانگان وقرنها یوغ مستعمراتی دراین جا نقش عظیمی بازی کرده است. ولی عقب ـ ماندگی اقتصادی (واین چیزی است که بیشتر به چشم می‌آید وگاه حتی این واقعیت را ازنظر پنهان می‌دارد که زمینه‌هایی هست که درآن خاورزمین به هیچ رو ازباختر عقب نیست) تنها براثر سلطهٔ بیگانه نبوده است. عقب ماندگی، که ابعاد و خصلت آن تاثیر عمده ای برساختار اجتماعی کشورهای خاور داشته است، تا اندازه ای به علت پدیده‌های مربوط به روبنا نیز بوده است، بدون تحلیل این امر، فهم خود ـ ویژگی خاورزمین معاصر وهمچنین شناخت عواملی که رشد اجتماعی ـ سیاسی واقتصادی آن را به تاخیر می‌اندازند درک وراست باید گفت که غیرممکن است.

اینک ازنقش آنچه سنت گرایی نام داده اند آغاز کنیم. خاورزمین امروز هنوز کاملا زیرسلطهٔ سنت ها می‌باشد. این سنت ـ گرایی، امروز، هنگامی که سوسیالیسم درسراسر جهان پیروزمندانه پیشروی می ـ کند برجستگی خاصی پیدا می کند. محافظه کاری سنت ها دروجدان اجتماعی ودرزندگی اقتصادی مردم آسیا وآفریقا همچون دیواری دربرابر پیشرفت سربر ـ می‌داشت مانع حرکت به پیش می‌شد. درعصر کنونی، براثر گسترش سرمایه‌داری وبراثر مبارزهٔ ملی وطبقاتی، نیروی سنت‌های محافظه کار وارتجاعی البته ضعیف شده است، اما نمی‌توان آن را به حساب نیاورد. اتفاق می‌افتد که برخی رهبران کشورهای آسیا وآفریقا خواسته باشند ملت خود را به آهنگی سریع پیش ببرند، ولی زنجیر سنگین سنت ها، مقاومت مداوم وجدان اجتماعی وفردی دربرابر آنچه تازه است کوشش های شان را دچار اشکال می‌کند. اغراق نیست اگرگفته شود که سنت گرایی ژرفی که درهمهٔ زمینه ها وجود دارد محیطی است برای کشت وپرورش نه تنها ارتجاع فئودالی، بلکه همچنین برای ارتجاع ناسیونال بورژوایی وغالبا هم خرده ـ بورژوایی، وهمین سنت گرایی است که موجب سطح پایین آگاهی زحمتکشان شهرو روستا وتا اندازه‌ای هم پرولتاریای آفریقایی وآسیایی درروزگار ماست.

شرایط سنتی زندگی بریک مجموعهٔ تقریبا منجمد گشتهٔ اخلاق ورفتار اجتماعی تکیه دارد، ودرکشورهایی چند، ازجمله هند به ابقای سیستم بیرحمانهٔ تقسیم جامعه به کاست ها کمک می‌کند، هرچندکه این کاست ـ ها به صورت رسمی ملغی شده است و رشد سرمایه‌داری نیز بتدریج درآن شکاف می ـ اندازد. درکشورهای آفریقایی نیز، جنبه ـ های منفی رژیم همبود ابتدائی که هنوز نیرومند است ازاهمیت کمی برخوردار نیست.

کیفیت های سنت گرایی که بدان اشاره شد، برای خاورزمین دورانهای گذشته وتا اندازه زیادی هم برای خاورزمین روزگار ما جنبهٔ ذاتی دارد، آن هم نه تنها درساختارهای ماقبل سرمایه داری، بلکه همچنین درساختارهای گذار به سرمایه‌داری وخود سرمایه‌داری، واین چیزی است که حتی درکشورهای دارای سمت گیری سوسیا ـ لیستی نیز دیده می‌شود.

خاورزمین بویژه درزمان قدیم، همیشه وهمه جا مرادف با استبداد بوده است هم در روزگار باستان وهم درقرون وسطی وعصر استعمار، قدرتی بی‌حدومرز (استبداد) درخاورزمین اجازه می‌داد که شخص، بی آن که مالک واحدهای بهره برداری باشد و بی آن که درسازمان دادن تولید زحمتی بکشد، به برکت شیوهٔ معمول ومتداول "مال وجهات مالکانه" ودستگاه فئودالیسم دولتی، نه تنها درآمد خالص بلکه همچنین بخش مهمی ازدرآمد لازم برای معاش خود تولیدکننده راازاو بگیرد. این یک کیفیت خودویژهٔ خاورزمین است. ثروتهای هنگفتی که اروپاییان ازآن همه درشگفتی فرومی‌برد، دردست حکمرانانی که معمولا با اقتصاد هیچ سروکاری نداشتند انباشته می‌شد. استعمارگران نیز قرنها، تاهنگام فروپاشی سیستم استثمار درعصر ما، ازاین اهرم تصاحب ثروت ازراه های غیراقتصادی با مهارت بهره جستند. عواقب دریافت طفیلی وار بهرهٔ مالکانه براساس اجبار غیراقتصادی تا به امروز هم محسوس است اجبار غیراقتصادی درحق دهقانان تولید ـ کننده ومبادلهٔ نابرابر قدرتهای امپر ـ یالیستی که کشورهای ازبند رسته را غارت می‌کنند هنوز یک کیفیت خودویژهٔ خاورزمین درعصرما می‌باشد.

اینک به تحلیل جنبهٔ دیگر مسئله می‌پردازیم. عقب ماندگی رشد اقتصادی درخاورزمین این نکته را روشن می‌دارد که درآنجا چرا تشکیل دولتهای ملی، یعنی دولت هایی مطابق با سرمایه‌داری، دیر ـ تر ازباختر آغاز شده است. ازسویی، دولتهای ملی به نوبهٔ خود براستی عامل تسریع کنندهٔ پرتوانی برای رشد سرمایه‌داری بوده است. البته، تاخیر درپیدایش دولتهای ملی خاورزمین را تا میزان زیادی می‌ـ توان با اشغال وسلطهٔ بیگانه روشن کرد ولی نه منحصرا با استناد به این امر. وسعت وعمق سخت ناکافی زیربنای اقتصادی و، مقدم برهمه، تقسیم اجتماعی کار و تکامل ضعیف روابط بازاری وپولی نقش عمده‌ای را دراین زمینه بازی کرده است.

زیربنا وروبنائی که دردورهٔ رقیت استعماری درخاورزمین وجود داشت تاثیر نیرومندی برزشد آتی اقتصادی واجتماعی مستعمرات ونیمه مستعمرات داشته مسیر آیندهٔ تحول شان را معین ساخته است. نفوذ سرمایهٔ خارجی تا اندازهٔ معینی به تقسیم اجتماعی کار ونیز به روابط بازاری وپولی کمک می‌کرد. درهمان حال سیستم استعماری غالبا روابط ماقبل سرمایه‌داری را حفظ می‌کرد وازاین راه کشورهای خاورزمین را به صورت زائدهٔ حاشیه ای بازارسرمایه‌داری جهانی درمی‌ـ آورد. سرمایه داری بجزاین که درخاورـ زمین اشکال منفوری به خود بگیرد چاره‌ای نداشت، چه دروهلهٔ نخست وظیفهٔ برآوردن نیازمندیهای کشورهای سرمایه‌داری باختررا برعهده داشت، نه نیازهای ملی کشورهای خاور. واین خود درخاورزمین به حفظ روابط تولید ماقبل سرمایه‌داری که درباختر در دوران تاریخی مربوط بدان بسرعت ازهم پاشیده شده بود کمک کرد.

درتاریخ کشورهای آسیا وآفریقا، عامل بین‌المللی نقش خاصی بازی کرده است. اگرتنها ازتحلیل نیروهای اجتماعی ـ اقتصادی داخلی آغاز کنیم، بسا چیزها درک ناشدنی باقی می‌مانند. مثلا وجدان ملی درکشورهای آسیا وآفریقا زودتر از محمل اقتصادی که درباختر پیش ازپیدایی همین وجدان به وجود آمده است ظاهر می ـ شود. این محمل، چنان که می‌دانیم عبارت بوده است ازتوسعهٔ سریع وپرتوان سرمایه ـ داری. اما درخاورزمین، وجدان ملی پیش ازهرچیز به عنوان پاسخی به تجاوز، اشغال کشور، ودستگاه فشار وتعدی بیگانه وبه هرآنچه اشغالگر بیگانه وسپس امپر ـ یالیسم با خود آورده اند بروز می‌کند.

باید اعتراف کرد که درروزگار ما نیز بسیاری ازملت هایی که شراستعمار راازسرخود واکرده ودولت های مستقلی تشکیل داده اند هنوز به صورت ملت در ـ نیامده اند. سرمشق روسیهٔ سوسیالیستی

صفحهٔ ۷

بخش عمومی

مضمون اجتماعی و مرحله های اساسی

محو عقب ماندگی اقتصادی و پی‌ریزی اقتصاد متنوع که بتواند زمینه را برای تولید سریع و گسترده فراهم سازد، مساله‌ای است که در کشورهای **جهان سوم** در مقیاس ملی مطرح است. **بخش عمومی** در حل این مساله یکی از ابزارهای اصلی و اساسی به شمار می‌رود. دخالت دولت در گسترش زندگی اقتصادی بطور عینی امر ناگزیری است، زیرا همانطور که تجربه نشان می‌دهد، هرج و مرج در زمینهٔ اقتصادی مانع از رسیدن به هدف تعیین شده است.

بنابراین، تحکیم نقش اقتصادی دولت در کشورهای جهان سوم قائم به حل فوری مسائلی است که دگرگونی ساختار استعماری اقتصاد ملی، تغییر بنیادی صنعتی، استفاده از دستاوردهای انقلاب علمی و فنی و بالمآل شتاب در پیشرفت اجتماعی آن را مطرح می‌سازند.

وجود ویژگی های ملی در هریک از کشورهای نو استقلال امری طبیعی است. اما در همه جا یکرشته عوامل عمومی وجود دارد که به عنوان بهترین وکاراترین وسیله در استقرار و اعتلای بخش عمومی اثر مستقیم دارند. ملی کردن بخش های معینی از اقتصاد ملی از مهمترین آنهاست. چنانکه می‌دانیم، ملی کردن به معنای انتقال موسسات صنعتی، بانکی، بازرگانی و غیره به دولت است. به عبارت دیگر، دولت مالک این موسسات می‌شود و آنها را اداره می‌کند. در این موارد، مالکیت خصوصی جایش را به مالکیت عمومی می‌سپارد. این مالکیت در مجموع بخش عمومی اقتصاد را تشکیل می‌دهد. در جامعهٔ چندساختاری این بخش بنا به قاعدهٔ کلی به شکل موجود ساختار ویژهٔ اجتماعی ـ اقتصادی که موسوم به سرمایه‌داری دولتی است، تبدیل می‌شود.

فعالیت عملی نشان می‌دهد که ملی کردن در کشورهای **جهان سوم** برای اینکه ثمربخش و معقولانه باشد، باید بدقت تدارک شود. بنا به قاعدهٔ کلی، موسسات و شرکت‌های بزرگ مدرن مستعد ملی‌شدن به نفع قشرهای وسیع ملت اند. درحقیقت این موسسات پیشرفت تقسیم اجتماعی کار را منعکس می‌سازند و مالکیت دولتی مساعدترین شکل برای تحول آن است.

موسسات کوچک و موسساتی که به کارفرمایان کوچک و متوسط تعلق دارند، در ردیف شرکت های بزرگ جدید سرمایه‌داری قرار ندارند. درشرایط کنونی، انتقال مالکیت خصوصی موسسات پیشه‌ورانه و موسسات متعدد کوچک سرمایه داری به مالکیت دولتی برای رشد اقتصادی سودمند و مساعد نیست. بدون شک، فعالیت این موسسات تا مدتی طولانی بر مبنای برنامه‌عینی و هدفمند پاسخگوی نیازهای زندگی اقتصادی کشورهای در راه رشد خواهد بود. هنگامی که چارچوب توسعه ممکن و عینی سرمایه‌داری دولتی "لبریز" می‌شود، رفته رفته اهمیت مساله یافتن ابعاد معقولانه برای بخش عمومی احساس می‌شود و این آگاهی بدست می‌آید که هر دولتی کردن فعالیت اقتصادی همیشه و درهرحال پدیدهٔ مثبت و فایده‌مند عمومی نیست. لازم به یادآوری است که دولتی کردن و توسعه سرمایه‌داری دولتی از حیث کمی و کیفی منطبق نیستند. این پدیده‌ها می‌توانند با روندهای مختلف نمودار شوند.

هرگاه ملی کردن بطور معقولانه رهبری شود، امکانات عظیمی درزمینهٔ انباشت و قلمروهای تولید، توزیع و عملیات پولی و [illegible]باری بوجود می‌آورد. با این همه این امکانات نه خودبخود، بلکه در جریان مبارزهٔ شدید برای تامین موثربودن فعالیت بخش عمومی فراهم می‌آید. این یک مبارزهٔ طبقاتی است. یعنی نتیجهٔ آن بسته به ماهیت منافع طبقاتی است که در دولت مفروض منعکس می‌شود (بخصوص در مواردی که دولت موسسات ملی شده را اداره می‌کند). این امر درعین حال یک مسالهٔ اقتصادی ـ اداری است که به کشف بهترین راههای عملی مدیریت، تربیت و توزیع کادرهای لازم و غیره نیاز دارد.

ملی کردن و پیشرفت بخش عمومی بیدرنگ اهرم‌های فرمانروایی را در اقتصاد بدولت می‌سپارد. یا به آن گرایش دارد. این اقدام برای عملی کردن سیاست ملی اقتصادی در شرایطی که آن را **اقتصاد مختلط** می‌نامند امکانات کیفی جدیدی فراهم می‌آورد.

حکومت های کشورهای نوپا باید برای توسعهٔ پایهٔ مادی وگسترش تولید بخش عمومی و حمایت از سایر ساختارها منابع قابل ملاحظه‌ای در اختیار داشته باشند. افزایش درآمدهای مالیاتی بودجه به یکی از وظایف اساسی سیاست اقتصادی دولت تبدیل شده است. در ۱۹۶۹ ـ ۱۹۶۰ سهم درآمدهای مالیاتی نسبت به محصول ناخالص داخلی در ۲۷ کشور در راه رشد به ۱۴٫۷% رسید. لازم به یادآوری است که درآمدهای مالیاتی از محل مالیات‌های غیرمستقیم بطور چشمگیر بیشتر از فصول دیگر درآمدهاست.

بر این اساس، دولتها موفق شده اند برحسب اوضاع و احوال اقتصادی، منابع کم و بیش مهمی را در دست خود متمرکز سازند. شکل ها و اسلوب هایی که برای بسیج منابع لازم بکار گرفته می‌شوند، ایدهٔ کافی دربارهٔ تفاوت هایی که در خصلت طبقاتی برنامه‌های اقتصادی وجود دارد، بدست می‌دهند، آنها بخوبی نشان می‌دهند که هزینه‌های رشد بدوش چه کسانی است. بدین سان می‌بینیم که در شرایط ساختمان اقتصاد ملی موضوع مهم جدیدی در مبارزهٔ طبقاتی پدیدار می‌گردد.

تمرکز سهم عظیمی از درآمدهای خارجی در دست دولت پدیدهٔ فوق العاده مهمی است که دلالت برحاکمیت اقتصادی و افزایش نقش وی دارد. بر این اساس، بنا برقاعدهٔ کلی گرایش زیر به چشم می‌خورد: دولت در زندگی اقتصادی بطور روزافزون شرکت می‌کند و سهم درآمدهایی که از کانال های دولتی برای توسعه موسسه عمومی جمع آوری می‌شود قابل ملاحظه است.

از آنجا که کشورهای مورد بحث از حیث کالاهای تجهیزاتی ملی، انواع مختلف مواد اولیه صنعتی، پرسنل فنی و نیروی کار متخصص دچار کمبود عمومی و فاحش اند، لذا تنها دولت می‌تواند برای جبران این نارسایی‌ها و استفادهٔ معقولانه از منابع موجود نقش بسیار مهم و مسئولانه ایفاء کند.

جامعهٔ چندساختاری کشورهای جهان سوم قائم به وجود چندین طبقهٔ مهم و قشرهای پرشمار موقتی است. درچنین شرایطی، بخش عمومی بطور عینی و ناگزیر به تنظیم‌کنندهٔ مهم روابط بین ساختارهای مختلف (و فعالیت های اقتصادی شان) به نفع نیروهای طبقاتی که درلحظهٔ مفروض قدرت دولتی را در دست دارند، بدل می‌گردد.

درعمل، این وضعیت سنگ محک دگرگونی اقتصادی و تحول خود بخش عمومی است. واقعیت این است که قشرهای متفاوت اجتماعی به نسبتهای نامتساوی به گسترش بخش عمومی کمک می‌کنند. آنها به یک نسبت آن را نمی‌پذیرند و از این روسمت‌گیری‌ها و فعالیت آن را به طرق گوناگون تفسیر می‌کنند. از آن این نتیجه بدست می‌آید که درجه گسترش بخش عمومی می‌تواند بدلایل ذهنی طبقاتی با نیازها و امکانات ترقی کشور مفروض در مرحله معینی از تاریخ آن تطبیق نکند. بنا به قاعدهٔ کلی یک چنین وضعیتی مخصوصا هنگامی دیده می‌شود که قدرت در دست گروه‌بندی های فئودالی و بورژوایی محافظه‌کار باشد. این تضاد موجب تشدید منازعات اجتماعی در کشور می‌شود و اغلب به دگرگونی‌های کیفی در ترکیب نیروهایی که مستقیما رهبری دولت را به عهده دارند، منتهی می‌گردد.

بنابراین، تاثیر متقابل سیاست (روبنا) و اقتصاد در کشورهای رهایی‌یافته پدیدهٔ اجتماعی جدید و بس مهم **سرمایه‌داری دولتی** را بوجود آورده است. در کشورهای رهایی یافته، سرمایه‌داری دولتی در مقیاس وسیعی با موسسهٔ خصوصی سرمایه‌داری این تفاوت را دارد که پیدایش و گسترش آن خودبخود انجام نمی‌گیرد. پیدایش آن مخصوصا بطور مستقیم به انتقال قدرت سیاسی به طبقات محلی، اعمال سیاست اقتصادی دولتی و وجود مالکیت دولتی مربوط است.

درکشورهای کم‌رشد، سرمایه داری دولتی بطور محسوس از سرمایه‌داری انحصاری دولتی قدرت های امپریالیستی متمایز است. این تمایز ناشی از علت هایی است که سرمایه‌داری دولتی کشورهای در راه رشد را بوجود آورده‌اند و هم بعلت مسائلی است که برای آن مطرح می‌شوند. در کشورهای جهان سوم، سرمایه داری دولتی درمقیاس معینی به تحقق مجموعه‌ای از وظایف ملی کمک می‌کند. اما درجایی که قدرت در دست طبقات مالک به رهبری بورژوازی ملی است، شکلها و [illegible]ب ها و حتی مضمون آن خصلت محدود بورژوایی پیدا می‌کند. موقعیت نخست قائم به پیشرفت سرمایه‌داری دولت است و موقعیت دوم آن را دم‌بریده و محدود می‌سازد. نقش، تاثیر و رادیکالیسم دولتی در چارچوب گزینش سرمایه‌داری منوط به نیروی جنبش دموکراتیک درون کشور و طبقات مالک (یا قشرهای آنها) است که قدرت سیاسی در دست دارند.

نتیجه این که نقش عینی سرمایه‌داری دولتی در رشد ملی در همهٔ ابعاد آن تنها با رشد سرمایه داری در کشور مفروض مشخص نمی‌شود. نکتهٔ اساسی این است که بدانیم زمام دولت در دست چه کسی است. بدیهی است هراندازه نیروهای طبقاتی فرمانروا رادیکال تر باشند، سرمایه‌داری دولتی با سرعت زیادتری رشد می‌کند و کوشش در اعتلای اقتصاد موثرتر خواهد بود و امکانات بیشتری برای دموکراتیزه کردن سرمایه‌داری دولتی و استفادهٔ از آن برای سمت گیری کشور در راه رشد غیرسرمایه داری وجود خواهد داشت.

تنظیم طبق نقشه یا برنامه ریزی یکی از مهمترین شاخص های پیدایش و رشد سرمایه داری دولتی و سیاست اقتصادی است که کشورهای جهان سوم به آن گرایش دارند. ماهیت متضاد و نامتجانس سرمایه ـ داری دولتی به وضوح در سیاست طبق نقشه و در ابتکارات برنامه ریزی شدهٔ این کشورها نمایان است.

درحال حاضر، اطلاعات درخور کمی برای تدوین دستورالعمل برنامه‌ریزی و تبیین مقام بخش دولتی در اقتصاد ملی کشورهای جهان سوم وجود دارد. با اینهمه برخی محاسبات گرایش آشکار و عمومی به بخش عمومی را در پیشرفت اقتصادی نمایان می‌کند. بهمین علت سهم سرمایه‌گذاریهای دولت در حجم عمومی سرمایه‌گذاریها در آغاز سال‌های پنجاه به ۲۵ ـ ۳۵% و در پایان دههٔ ۶۰ به ۴۵ ـ ۵۵% رسید. امروز دولت بیشتر از نیمی از سرمایه‌گذاری های جهان سوم را بعهده دارد و بطور کلی این کار را با استفاده از برنامه‌ریزی انجام می‌دهد.

کارشناسان سازمان ملل متحد برای رشد صنعتی (یونیدو) پس از بررسی نقشه‌های اقتصادی ۳۰ دولت به این نتیجه رسیدند که این نقشه‌ها که در پایان دههٔ ۶۰ مطرح و از دههٔ ۷۰ آغاز گردید. شامل چندین هدف مشترک اند، آنها در قلمرو صنعت ۱۵ وظیفهٔ مشترک استراتژیک را در زمینهٔ رشد دستچین و نمایان کرده‌اند. برخی از آنها را برمی‌شماریم: ارگان های برنامه ـ ریزی ۲۳ کشور اعلام داشته‌اند که در زمینهٔ تکوین و تنوع صادرات صنعتی اقدام می‌کنند، ۱۶ کشور به سهم کالاهای صنعتی محلی می‌افزایند و از محصولات وارداتی می‌کاهند. ۱۳ کشور در همهٔ سرمایه ـ گذاری‌های طبق نقشهٔ صنعت سهم مهمی تخصیص داده‌اند (۱۸% و بیشتر). ۱۲ کشور در زمینهٔ همکاری منطقه‌ای با همسایگان اقدام میکنند. ده کشور در اعتلاء صنعت سنگین کارخانه‌ای فعالیت میکنند. ده کشور در زمینهٔ توزیع صنعت درچارچوب یک کشور مفروض به طرح نزدیکی منطقه ـ ای جامهٔ عمل می‌پوشند. شش کشور استفادهٔ فزاینده از ظرفیت های تولید موجود را فراراهشان قرار داده‌اند ۵ کشور به افزایش هرچه بیشتر نرخ شرکت سرمایهٔ خارجی در سرمایه‌گذاریهای (۴۰% و بیشتر) مبادرت می‌کنند.

درکشورهای جهان سوم نابرابری و عدم تجانس فاحشی در برنامه‌ریزی مشاهده می‌شود. این نابرابری هم لحظهٔ پیدایی این برنامه‌ریزی و هم آهنگها، تحول و حجم آن را دربرمی‌گیرد و درعین حال رشد نابرابر اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی و نیز ترکیب عوامل گوناگون درونی و بیرونی زندگی این کشورها را نشان می‌دهد.

مطمئنا از این واقعیت که ساختار سرمایه‌داری دولتی محصول تضادهای ذاتی نیروهای مولده و روابط تولید جامعهٔ چندساختاری است، نمی‌توان نتیجه گرفت که محرک رشد این ساختار صرفا عوامل اقتصادی است. برعکس، عوامل مذکور نهادهای مختلف ایدئولوژیکی، سیاسی وغیره را که از لحاظ تاثیر در تحول سرمایه‌داری دولتی ارزش مستقلی کسب کرده اند، به یاری می‌طلبند. روی این اصل کارکرد مهم بخش عمومی خدمت به منافع ساختارهای معین است و توانایی آن در تنظیم تاثیر متقابل این ساختارها در مرحلهٔ معین، آن را به اهرم تنظیم‌کننده و تثبیت کننده بدل می‌کند. بنابراین، این بخش نه تنها عامل بس مهمی برای همسانی زندگی سیاسی کشور، بلکه ضامن اساسی برای استحکام و تقویت سیاسی دولت است. دراین جا اختلاف موجود بین تحول جهان سوم و تاریخ کشورهای سرمایه‌داری درغرب که در آن بخش خصوصی درموقع خود عامل مهمی برای شکل بندی و رشد دولتهای ملی بود، بوضوح آشکار می‌گردد. بنابراین، یک چنین وضعیتی درموقعیت بورژوازی ملی کشورهای در راه رشد تاثیر جدی می‌گذارد و مضمون

صفحه ۸

آزادی، انقلاب و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

این اواخر در مطبوعات و مجالس مختلف با زموضوع آزادی، آزادیهای اجتماعی حدود قانونی آنها. جوانب و جهات دیگر مسئله به بحث و مذاکره گذاشته شده است. این امر، بویژه در جریان تداوم یک روند انقلابی که نوسازی بنیادی همه شئون اجتماعی را وظیفه اصلی خود قرار داده کاملا طبیعی است.

جهانی که در آن زندگی می‌کنیم مجموعه‌ی تصادفی، هرج و مرجی از اشیاء و پدیده‌های پراکنده، نامربوط و بی‌قانون نیست. طبیعت بمعنای وسیع آن، که جامعه انسانی را چون بخشی ویژه دربر می‌گیرد، دارای قوانین عینی حرکت و گسترش خویش است. در مقابله با قانونمندی‌های عینی (یعنی مستقل از اراده بشر) است که انسان ضرورت را حس می‌کند و در جستجوی آزادی برمی‌آید. بعبارت دیگر، اگر قوانین عینی طبیعت و اجتماع (که بصورت ضرورت بروز می‌کنند) وجود نداشتند، مسئله آزادی هم مطرح نمی‌شد. آشکار است که آزادی در ارتباط متقابل با ضرورت به میان می‌آید. از اینجا دو نتیجه مستقیم به دست می‌آید که اولاً ـ آزادی و ضرورت، چنان که بعضی تصور کرده‌اند، مفاهیم متضاد مانعه‌الجمعی نیستند. ثانیاً ـ آزادی مطلق نیست و نمی‌تواند باشد. در تاریخ تفکر بشر دو برداشت متضاد در این مسئله وجود داشته است: یکی مطلق کردن ضرورت و نفی آزادی، دیگری مطلق کردن آزادی و نفی ضرورت، که هر دو نادرست است.

در ارتباط متقابل این دو مفهوم، آنچه کلی و عام است ضرورت و قانونمندی است. از این نظر نیز آزادی را ضرورت درک شده تعریف کرده‌اند. اراده، در واقع هدفمندی آگاهانه انسان برای انجام این یا آن عمل است. و در این زمینه است که اعمال و رفتار آزادی با اعمال و رفتار غریزی فرق اساسی پیدا می‌کند. به همین سبب گفته‌اند که آزادی اراده معنای دیگری جز **"قابلیت اتخاذ تصمیم با علم به موضوع"** ندارد. در حقیقت نیز چنین بوده است که انسان در آغاز تاریخ خود، که نمی‌توانست به اسرار طبیعت پی برد، برده ضرورت ناشناخته، یعنی وابسته و غیرآزاد بود. هرچه شناخت انسان از محیط بیشتر و ژرف‑تر می‌شود، هرچه عمیق‌تر قوانین عینی حرکت و گسترش طبیعت و جامعه را درک می‑کند رفتار او هم آگاهانه‌تر، اراده او آزادتر، دامنه فعالیت او وسیع‌تر و موثر‑تر می‌شود. تا بدانجا که در دوران کنونی که بحق دوران انقلاب علمی و فنی نام گرفته است، حدود آزادی انسان در مقابل نیرو‑های طبیعت بسیار گسترش یافته است. به همین جهت نیز مسئله آزادیهای اجتماعی بویژه حدت فوق‌العاده‌ای کسب کرده است زیرا حدود آزادی انسان تنها مشروط به درجه وابستگی او به طبیعت نیست، بلکه مشروط به میزان وابستگی او به نیروهای اجتماعی نیز هست. انسان موجودی است اجتماعی. و در اجتماع است که اراده یک فرد، یک گروه، یک طبقه با اراده افراد، گروهها، طبقات دیگر روبرو می‌شود.

در جوامع طاغوتی که منقسم به اقلیت مستکبر و اکثریت مستضعف اند در بهترین صورت اراده مستکبران بوسیله قوه مقننه به شکل قوانین حقوقی تدوین می‑شود، اجرای آن توسط قوه مجریه به مستضعفان تحمیل می‌گردد، و قوه قضائیه ناظر بر این اجرا و کمک آنست. نظام جمهوری اسلامی ایران نمی‌تواند و نباید چنین باشد. این جمهوری در قیام خونین مردم علیه آنگونه رژیم‌های طاغوتی بدست آمده است. زحمتکشان مستضعف ایران برهبری امام خمینی انقلاب نکرده و هزاران شهید معلول و مصدوم نداده‌اند تا با زبزرگ مالکان و کلان سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم چون اقلیتی مستکبر در جامعه حکمفرما شوند. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جامعه طبقاتی را مردود می‌شمارد و درباره **"شیوه حکومت در اسلام"** صراحت دارد بر این که **"حکومت از دیدگاه اسلام برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه‌گری فردی یا گروهی نیست".** قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران **"تحقق حکومت مستضعفین در زمین"** را ضروری دانسته و راه نیل به آن را **"درگرو مشارکت فعال و گسترده تمامی عناصر اجتماع در روند تحول جامعه"** دیده است. در این باره در قانون اساسی بویژه چنین آمده است: **"با توجه به این جهت قانون اساسی زمینه چنین مشارکتی را در تمام مراحل تصمیم‌گیری های سیاسی و سرنوشت‑ساز برای همه افراد اجتماع فراهم می‌سازد تا در مسیر تکامل انسان هر فردی خود دست اندرکار و مسئول رشد و ارتقاء و رهبری گردد که این همان تحقق حکومت مستضعفین در زمین خواهد بود".** علاوه بر این بند ۴ از اصل سی و چهارم یکی از "ضوا‑بطی" را که **"اقتصاد جمهوری اسلامی ایران بر اساس آن استوار می‌شود"** همانا **"جلوگیری از بهره‌کشی از کار دیگری"** اعلام کرده است. قانون اساسی خود بعضی مواد ضروری و اصولی برای تحقق چنین نظام اجتماعی را تصریح کرده است. از آنجمله اند: ماده ۶ از اصل سوم دائر به **"محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی"**. ماده ۷ از همان اصل درباره **"تامین آزادیهای سیاسی و اجتماعی در حدود قانون"**، که با اصول ۲۳ (**"تفتیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‑ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد"**) ۲۴ (**"نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد. تفصیل آنرا قانون معین می‌کند"**) ۲۵ (**"بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است مگر بحکم قانون"**) ۲۶ (**احزاب، جمعیت ها، انجمن‑های سیاسی و صنفی و انجمنهای اسلامی یا اقلیتهای دینی شناخته شده آزادند، مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچکس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت"**) ۲۷ (**"تشکیل اجتماعات و راه‌پیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، بشرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است"**) و غیره تکمیل شده است. ماده ۸ از اصل سوم **"مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش"**، ماده ۹ از همان اصل **"رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه‌های مادی و معنوی"**، ماده ۱۴ **"تامین حقوق همه جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون"** را بصراحت اعلام و دولت جمهوری اسلامی ایران را موظف به اجرای آنها کرده است. اصول دیگر قانون اساسی حق **"تامین اجتماعی"** و بیمه همگانی (اصل ۲۹)، **"آموزش و پرورش رایگان"** (اصل ۳۰)، **"داشتن مسکن متناسب با نیاز"** (اصل ۳۱)، مصونیت شخصی و دادخواهی (۳۲ تا ۳۹)، **"حق کار و اشتغال"** (در اصول ۲۸، ۴۳ و غیره)، **"حقوق مساوی" اقوام و قبایل و نژادها و زبان ها** (اصل ۱۹) **"عدم تبعیض در بهره‌برداری از منابع طبیعی و استفاده از درآمدهای ملی در سطح استانها"** (اصل ۴۸) و غیره را تصریح و حدود کلی این حقوق را تعیین کرده است.

دیده می‌شود که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که **"با رأی آزاد اکثریت عظیم مردم"** تایید شده است: اولاً ـ دستاورد‑های عمده انقلاب شکوهمند ما را برمبنای انقلابی، یعنی تحقق حاکمیت مستضعفین و بنای جامعه‌ای آزاد از بهره‌کشی انسان از انسان در خود منعکس کرده است. ثانیاً ـ آزادیهای اجتماعی بنیادی و کلی را در خطوط عمده آن تصریح نموده است که قوانین تفصیلی دیگر باید جزئیات امر را طبق این اصول اساسی تدوین کنند. و بالاخره، نارسایی‌هایی هم که در این قانون بنظر می‌رسد، چنانکه رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران امام خمینی نیز به موقع خود متذکر شده‌اند، می‌توانند و باید از طریق نهادهای انقلابی با تدوین متممی به این قانون برطرف شوند. ضمنا باید دیگر قوانین، مصوبات، مقررات و غیره که، از سابق موجود بوده، موافق با روح انقلاب و طبق این قانون اساسی مورد بررسی عمیق و تجدید نظر جدی قرار گیرند و همه اینها در نظام انقلابی باید در چهار‑چوب امنیت قضایی و قانونیت انقلابی عملی شوند نه با خونسردی این و آن. برای آن‑ها که نه تنها در گفتار، بلکه در کردار هم مومن به انقلاب و معتقد به نظام جمهوری اسلامی ایران هستند آزادی در حدود این نظام اجتماعی، برای تحکیم دستاوردهای انقلاب و تداوم آن است، نه علیه آن. به عبارت دقیقتر، هر عملی، هر رفتار و گفتاری که به زیان انقلاب بوده سبب تضعیف نظام انقلابی جمهوری اسلامی گردد، به هر بهانه و هر عنوان که باشد، در واقع علیه آزادی است برای یک لحظه هم نباید فراموش کرد که انقلاب شکوهمند ایران به دست مستضعفان و کوخ‌نشینان و برای آزادی آنان از سلطه ناحق مستکبران و کاخ‌نشینان صورت گرفته است. برای یک لحظه هم نباید فراموش کرد که انقلاب ایران بدست مستضعفان و کوخ‌نشینان، اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران علیه سلطه امپریالیسم، بسرکردگی آمریکا، برای تامین آزادی و استقلال ایران صورت گرفته است. و به این معنا درست گفته‌اند که آزادی و استقلال تنگ به هم پیوسته‌اند.

کلیه نظام اجتماعی جمهوری اسلامی ایران، همه قوانین و تمام نهادها و ارگانهای آن با این منظور بوجود آمده‌اند که در خدمت این آزادی، برای تامین این آزادی و جهت تضمین آن عمل کنند. در غیر این صورت هر نظام، هر قانون و هر نهاد و ارگانی مضمون انقلابی خود را گم کرده، به چیزی بی معنا مبدل شده، ضرورت وجودی خود را از دست خواهد داد ■

بقیه: درباره خودویژگی...

وسوسیالیسم جهانی بی شک در تسریع روند تاریخی تشکیل دولتهای ملی جدید تاثیر داشته است. "پیوستگی "سوسیالیسم و جنبش کارگری بین‌المللی و جنبش رهایی ملی" این روند را آن قدر سرعت بخشیده است که برای آن که نزدیک به صد کشور آسیا و آفریقا حاکم بر سرنوشت خود شوند به زحمت پانزده تا بیست و پنج سال کفایت کرده است، و حال آن که در باختر این جریان دو تا سه قرن به درازا کشیده بوده است.

برای چه؟ ملت های عقب مانده بر فرمانروایان ستم پیشه خود چه برتری داشته‌اند؟ البته، این نه می‌توانسته است شیوه تولید باشد و نه مجموعه نیروهای مولد و نه سطح تکنیک و سازمان دهی اقتصاد. این ناسیونالیسم ضد امپریالیستی و دموکراتیک بوده است که ملت های آسیا و آفریقا را به پا داشته سازمان دهنده مبارزه صدها میلیون ستمدیده شده است. این ناسیونالیسم تماس نزدیکی با سوسیالیسم جهانی برقرار کرده، جبهه متحدی با آن تشکیل داده است و با گرفتن کمک از اتحاد شوروی و جنبش کارگری و کمونیستی جهانی موجی از جنگها و قیامهای انقلابی ملی بر ضد ستمگران برانگیخته امپریالیسم را ناگزیر ساخته است که موضع دفاعی به خود بگیرد.

در نتیجه، تنها برتری زیربنای اقتصادی مطرح نیست، بلکه سرانجام حرف بر سر تناسب نیروهای جهانی است که در یک دوره تاریخی تصرف خاورزمین و سلطه ستمگرانه باختر سرمایه‌داری را بر آن برای مدتی طولانی تامین کرد، و این در حالی بود که در خاور نیرویی وجود نداشت که بتواند با دشمن باختری مقابله کند. اما در دوره تاریخی دیگر، در زمانی که چنان نیرویی پدید آمد، رهایی سریع خاورزمین ممکن گشت. بویژه، پس از انقلاب اکتبر در روسیه و پس از پیروزی اتحاد شوروی در جنگ ضد فاشیستی (۴۵ ‑ ۱۹۴۱)، همه روندهای رهایی در جهان سرعت یافتند.

بدین سان، بسیاری از کیفیت‌های خودویژه ساختار سیاسی و اقتصادی کشور‑های از بند رسته دارای اهمیتی کاملا مستقل می‌باشند، و جز با تحلیل تاثیر پدیده‌ها و نهادهای روبنائی و کنش و واکنش متقابل شان با زیربنای اقتصادی و جز با بررسی اثر خاص امپریالیسم بر کشورهای خاورزمین نمی‌توان آن کیفیت ها را به تمامی درک کرد. برای روشن ساختن این خودویژگی باید تاثیری را که دو سیستم اجتماعی ـ اقتصادی که در روزگار ما باهم در نبردند بر کشورهای رو به رشد دارند به تمامی به حساب آورد: اگر در اردوگاه سو‑سیالیسم به آنان برای نیل به استقلال اقتصادی و پیشرفت در زمینه اجتماعی یاری می‌رساند، امپریالیسم جهانی می‑کوشد تا بهره‌کشی اقتصادی از آنان را حفظ و تشدید کند و ساختارهای اقتصادی فرتوت گذشته شان را برجا نگهدارد.

در خاورزمین، در گرو مبارزه بزرگی از کشور‑ها یک گرایش نیرومند سمت گیری سو‑سیالیستی به وجود آمده است، و این یکی از نشانه های بارز روزگار ماست. این گرایش، نه برکنار از رنج و ناکامی، و نه خالی از اشتباهات سیاسی و اجتماعی،

صفحه ۳

بقیه:

توجه دقیق تر

اقتصادی را برچیند، دارایی‌های توقیف شده‌ء ایران را آزاد سازد، از گذشته ها اظهار پشیمانی نماید و متعهد شود که در امور داخلی ما دخالت نکند، و در این همه، چنان که می‌توان دید، هیچ چیز- جز یک وعده‌ء زبانی که وفای به آن در طینت امپریالیستی اش نیست و نمی‌تواند باشد- از خود مایه نگذارد. باری، چنین است که واشنگتن دیگر شتابی نشان نمی‌دهد و لحن خشن به کار نمی‌برد. همینقدر حضور نیروهای نظامی‌اش را در خلیج فارس و اقیانوس هند پیوسته محسوس تر می‌کند و با دادن سلاحهای تعرضی به مصر و عربستان سعودی به تقویت باز هم بیشتر نیروی ارتجاع در جهان عرب می‌پردازد.

در این میان، هواخواهان نهفته آشکار سازش با آمریکا و کسانی که از انقلاب تنها کسب قدرت فردی و گروهی و همچنین تحکیم سلطه‌ء اقتصادی و استثماری خود را در نظر داشته اند، به نام آزادی و قانون اساسی، تلاش وسیعی را برای زمینه - سازی یک تغییر کلی در مسیر انقلاب خلقی و ضد امپریالیستی ایران آغاز کرده اند. با آن که اوضاع خطیر کنونی همبستگی صادقانه و اتحاد عمل همه‌ء نیروهای انقلابی و میهن دوست را ضرور ساخته است، این گروه دست از تحریک و تفتین برنمی‌دارند و اگر هم دعوت به وحدت از سوی رهبر بزرگ انقلاب را به زبان پذیرفته باشند، هر روز آن را در گفتار و کردار و نوشتار خود نقض می‌کنند.

این همه تنها از سر خودخواهی یا غفلت نیست. نقشه‌ء مشخصی در کار است که اگر یک سر آن در تهران و نقاط خطرخیز این مرز و بوم است، سر دیگر آن به مجموعه دنیای سرمایه و استثمار می‌رسد. انقلاب ایران، هم در خصلت اسلامی و هم در خصلت مردمی و ضد امپریالیستی خود، باید به آنچه در شرف تکوین و احیاناً عمل است توجه دقیق تری داشته باشد ■

بقیه:

دیدار و گفتگوی حجت الاسلام ...

موقت و پس از آن تا گذشته ای نه چندان دور سمت گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دارای جهت و هدف مشخص نبود و در موارد بسیاری فعالیتها در این زمینه به جای آنکه به خدمت گسترش استحکام روابط سیاسی جمهوری اسلامی ایران با رژیمهای ترقیخواه و مستقل ملی در منطقه و جلب حمایت و پشتیبانی این نیروها از انقلاب و جمهوری اسلامی ایران گذارده شود بر زمینه ناسالم و متناقض با منافع و اهداف ضد امپریالیستی انقلاب بکار گرفته می‌شد.

خوشبختانه با رهنمودهای مدبرانه‌ء رهبر انقلاب امام خمینی و وجود گرایشهای سالم و واقعبینانه در میان روحانیت انقلابی و مترقی و دیگر مسئولان جمهوری اسلامی ایران که هر روز تفوق بیشتری در مجموعه‌ء ارگانهای تصمیم‌گیری کشور در همه‌ء زمینه های سیاست خارجی و امور داخلی کسب می‌کند، امید آن میرود که جمهوری اسلامی ایران سیاست خارجی و روابط بین المللی خود را بر مبنای اصولی انقلابی و پیگیر و واقعبینانه و بدور از هرگونه پیشداوری و تعصبات تنگ نظرانه تدوین نماید و از این راه به استحکام مواضع بین المللی جمهوری اسلامی ایران و گسترش روابط و همکاریهای آن با کشورهای مستقل ملی و همه‌ء نیروهای ترقیخواه و جلب پشتیبانی آنان از انقلاب و جمهوری اسلامی ایران یاری رساند.

بدین ترتیب دیدار و گفتگوی حجت الاسلام رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی ایران با رهبران کشورهای عضو جبهه‌ء پایداری و لبنان را میتوان سرآغاز فصل نوینی در زمینه‌ء فعالیت های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران یعنی سیاستی در سمت اهداف ضد امپریالیستی، دفاع از دستاوردهای انقلاب و استحکام مبانی استقلال جمهوری اسلامی ایران به حساب آورد.

آقای هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی ایران در آستانه‌ء مسافرت خود به کشورهای الجزایر، لیبی، سوریه و لبنان طی یک مصاحبه مطبوعاتی هدفهای مسافرت و دیدار خود با رهبران کشورهای یاد شده را چنین بیان کردند: **"از نظر موقعیت موجود جنگ جاری فکر می‌کنم مفید است ما آنجا برویم و مواضع سیاسی خودمان را و موضعی را که در جنگ داریم تشریح کنیم و بخاطر حساسیت موقع با این برادرانی که دوستی شان ثابت شده و میشود روی دوستی شان حساب کرد سیاست هماهنگی در مسائل جاری منطقه و دنیا اتخاذ کنیم. ما از اول پیروزی انقلاب این خط را تعقیب می‌کردیم که نیروهای انقلابی اسلامی در منطقه باید با هم همکاری کنند. پیام من هم به همه‌ء نیروهای مسلمان انقلابی اینَ است که موقعیت را کاملا درک کنند. از این فرصتی که با انقلاب اسلامی پیش آمده و دژ محکم امپریالیسم در ایران** شکسته است استفاده کنند. ما مراحل اولیه‌ء بعد از انقلاب را پشت سر گذاشته ایم و آماده پرداختن به شرایط منطقه هستیم تا برای آینده همکاری جدی و ثمربخش را با هم شروع کنیم".(اطلاعات ۲۹ آبان ۵۹)

اظهارات آقای رفسنجانی بیانگر این واقعیت است که پیروزی انقلاب شکوهمند مردم ایران ضربه سنگین و جبران ناپذیری بر منافع و مواضع سیاسی، اقتصادی و نظامی امپریالیسم آمریکا و رژیمهای هوادار و دست نشانده‌ء آن در منطقه وارد آورده است، پس تمام توطئه‌ها و طرحهای تجاوزی و مداخله‌ء نظامی علیه جمهوری اسلامی ایران از سوی امپریالیسم بمنظور بازیافتن مواضع از دست رفته انجام می‌گیرد، و آن رژیمهای ضدخلقی و وابسته در منطقه که حضور و پشتیبانی امپریالیسم آمریکا ضامن موجودیت و بقای آنانست نمی‌توانند پشتیبان انقلاب ایران باشند توطئه های ناموفق امپریالیسم آمریکا علیه انقلاب و جمهوری اسلامی و بویژه جنگ خائنانه‌ء تحمیلی رژیم صدام حسین علیه جمهوری اسلامی ایران که به تحریک امپریالیسم آمریکا انجام گرفته مواضع خصمانه‌ء این رژیمها را نسبت به جمهوری اسلامی ایران روشن ساخت. و در مقابل کشورهای مستقل ملی منطقه و بویژه کشورهای عضو جبهه‌ء پایداری و سازمان آزادی بخش فلسطین که خود درگیر پیکار با امپریالیسم آمریکا و دولت صهیونیستی اسرائیل می‌باشند، در جانب انقلاب و جمهوری اسلامی ایران قرار گرفتند و از آن حمایت و پشتیبانی کردند.

مواضع کشورهای منطقه نسبت به انقلاب و جمهوری اسلامی ایران این واقعیت را نیز نشان داد که با وجود اینکه اکثر قریب به اتفاق کشورهای این منطقه اسلامی هستند اما مواضع آنان نسبت به جمهوری اسلامی ایران بر حسب منافع طبقاتی و ماهیت رژیمهای حاکم بر آنها متفاوت است.

عبدالسلام جلود نخست وزیر لیبی در ملاقات با آقای هاشمی رفسنجانی این مطلب را بدرستی چنین بیان داشت: **"انقلاب لیبی با نام اسلام پیروز شد، چنانکه انقلاب ایران با نام اسلام پیروز گردید. اسلام حقیقی اسلام کارتر، اسلام بگین و اسلام ریگان نیست که ما در کشورهای سعودی، مصر و اردن می‌بینیم".** نخست وزیر لیبی افزود: **"ما با انقلاب اسلامی ایران وحدت استراتژیکی داریم. ما قبل از پیروزی نهایی به امام امت خمینی پیام دادیم که تمام امکانات خود را در اختیار شما میگذاریم".**(اطلاعات اول آبان ۵۹)

عبدالسلام جلود نخست وزیر لیبی پس از دیدار با حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی اظهار داشت: **"مهمترین مسائل مورد بحث مسائل استراتژیک دو انقلاب برادر ایران و لیبی و بررسی چگونگی توطئه های ارتجاع و استعمار علیه انقلاب ایران بود.** ما در این دیدار درباره‌ء گسترش روابط متقابل گفتگو کردیم". جلود افزود: **"من در دیداری که بعد از انقلاب در ایران داشتم به امام خمینی، آیت اله منتظری و شورای انقلاب و کمیته‌ء مرکزی حزب جمهوری اسلامی گفتم ما آمادگی کامل جهت انعقاد یک پیمان استراتژیک بین دو انقلاب برادر لیبی و ایران داریم و طی نامه ای با اطلاع امام رساندم تمام امکانات سیاسی، نظامی و اقتصادی لیبی در خدمت انقلاب ایران است".**(اطلاعات ۳ آذر ۵۹)

حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی ایران طی سخنرانی خود در مجلس سوریه ضمن تشریح علل جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و انگیزه‌ء توطئه‌های امپریالیسم آمریکا علیه ایران اظهار داشت: **"چطور شد که صدام و آمریکا و عمال آمریکا در منطقه بر علیه ایران متحد شدند؟ عوامل این جنگ را باید در آنجا جستجو کرد، و به خطر افتادن منافع آمریکا در منطقه. چون دیگر نفت خلیج فارس آن تضمین را نداردتا به هر قیمتی که آنها بخواهند به غرب ببرند. و با به خطر افتادن منافع مشترک آمریکا و صدام و ارتجاع در منطقه، تمام این نیروها در یک صف قرار گرفتند و بر علیه انقلاب ایران فعالیت می‌کنند. آمریکا هر چه که میتوانست به صورت مخفی و آشکار در اختیار عراق گذاشت. بطوریکه آواکسهای آمریکایی در عربستان سعودی بنفع عراق کار میکنند. اردن نیز که شما ملت سوریه نیز او را می‌شناسید اکنون بر علیه انقلاب اسلامی ایران فعالیت میکند".**(اطلاعات ۴ آذر ۵۹)

آقای محمود جدید رئیس مجلس سوریه در پاسخ بیانات حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی اظهار داشت: **"ما بخوبی آگاهی داریم که آمریکا و صهیونیسم بین المللی برای تضعیف انقلاب ایران این جنگ را ترتیب داده اند".** وی تاکید کرد: **"پیروزی انقلاب در ایران به مثابه‌ء پیروزی بزرگ خلق های عرب در مقابله با دشمنانشان است".**

رئیس مجلس سوریه تاکید نمود: **"ملت و دولت سوریه همیشه در کنار انقلاب ایران خواهد بود و امیدواریم ملت مسلمان و برادر ایران در جنگ خود با امپریالیسم پیروز شود".**(اطلاعات ۴ آذر ۵۹)

اظهارات حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی و رهبران کشورهای عضو جبهه‌ء پایداری موید این واقعیت است که انقلاب و جمهوری اسلامی ایران و همچنین کشورهای عضو جبهه‌ء پایداری و دیگر کشورهای مستقل ملی در منطقه مورد تهدید و آماج توطئه‌ها و نقشه های تجاوزگرانه‌ء امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و رژیمهای ضدخلقی و وابسته در منطقه می‌باشند، جمهوری اسلامی ایران و کشورهای عضو جبهه‌ء پایداری و همه‌ء رژیمهای مستقل ملی منطقه می‌توانند با گسترش و استحکام روابط و همکاریها میان خود جبهه‌ء متحد ضد امپریالیستی خلقهای منطقه را در پیکار علیه امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع منطقه استحکام بخشند و پیروزی نهایی خود را در دفاع از دستاوردهای انقلاب و شکست نهایی دشمنان خلقهای منطقه تضمین نمایند ■

بقیه:

مضمون اجتماعی و ...

برخی هدفهای مبارزه‌ء طبقاتی را در مقیاس دولت تغییر می‌دهد.

در شرایط کنونی روندهای اقتصادی که در کشورهای نوپا جریان دارند، بموازات تاثیر ویرانگر و تضعیف کننده‌ء اقتصاد جهانی سرمایه داری در آنها، از تاثیر مساعد روزافزون سیستم جهانی سوسیالیستی نیز برخوردارند.

اقدام این کشورها به برنامه ریزی متوجه شان می‌سازد که روابط اقتصادی با اردوگاه سوسیالیستی موجب تقویت عناصر برنامه - ریزی در کشورهای در راه رشد می‌شود زیرا تنها بر اساس این روابط تاثیر متقابل دو ارگانیسم اجتماعی - اقتصادی تحقق می‌یابد. در نقشه‌های رشد اقتصادی کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین همواره حجم موسساتی که بیاری کشورهای سوسیالیستی ایجاد می‌شوند، فزونی می‌یابد. البته، کل هر چه بیشتر بنا بر قوانین درونی مجتمع - های مربوط اقتصادی جهت گیری می‌کند، اما یک چیز روشن است: و آن این که عناصر برنامه ریزی در صورتی تحکیم و گسترش می - یابد که با ضرورت ترقی سریع اقتصاد کشورهای نوپا متناسب باشد.

در مجموع، سرمایه داری دولتی هر قدر به وظیفه‌ء مهم تاریخی اش در تبدیل اقتصاد نیمه استعماری به اقتصاد مستقل بیشتر عمل کند، خصلت مترقی آن نیرومند - تر و آشکارتر خواهد بود. حل این مسئله بطور عینی خصلتی ضد امپریالیستی دارد. در عین حال نمیتوان از خصلت متضاد سرمایه داری دولتی که نمایشگر پیچیدگی و خصلت متضاد رشد جامعه‌ء چند ساختاری است غافل ماند. جنبه‌های متفاوت این سرمایه داری بنا بر شرایط مشخص و مراحل تحول سرمایه داری دولتی در کشور مفروض آشکار میشود.

بخش عمومی ضمن حل مسائل متفاوت با اهمیت ملی نیازهای ساختارهای دیگر را نیز برآورده می‌سازد. با وجود این، هر قشر کم و بیش به شیوه‌ء خود (بنا بر ساختار معین) پی به مضمون مسائل با اهمیت ملی می‌برد که باید با دخالت اقتصادی دولت حل شود و در عین حال راهها و اسلوب - هایی را برای رسیدن به هدف های معین بکار ببرد.

تاریخ دهه‌ء اخیر پیرامون نابرابری شدید رشد سرمایه داری دولتی در کشورهای مختلف جهان سوم دلیل روشنی ارائه می - دارد. این نابرابری در جای نخست در شکافهای عظیمی که در نسبت های مالکیت عمومی و تقسیم آن بنا بر بخش ها، در سهم موسسه‌ء عمومی در تولید و توزیع درآمد ملی بوجود آمده نمایان است. بنا به قاعده‌ء کلی تنها در کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی سهم نسبی بخش عمومی بسیار زیاد است. در مجموع، تنوع عظیمی در حالت و حرکت ساختارهای سازماندهی موسسه‌ء عمومی مشاهده می‌شود. و این خود شاخص نابرابری رشد سرمایه داری دولتی است باز می‌توان از عوامل متعدد عینی سخن گفت که گواه بر تحول و تغییرپذیری سرمایه - داری دولتی است.

(ادامه دارد)